ردّی بر نظریه مستشرقین (طرفداران فلسفه اشراق) در مورد سنّت نبوی شریف

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.ahlesonnat.com
www.isl.org.uk
www.islamtape.com
www.blestfamily.com
www.islamworldnews.com
www.islamage.com
www.islamwebpedia.com
www.islampp.com
www.videofarda.com

www.nourtv.net
www.sadaislam.com
www.islamhouse.com
www.bidary.net
www.tabesh.net
www.farsi.sunnionline.us
www.sunni-news.net
www.mohtadeen.com
www.ijtehadat.com
www.islam411.com
www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحیم

ردّی بر نظریه مستشرقین (طرفداران فلسفه اشراق) در مورد سنّت نبوی شریف

در تاریخ اسلامی ما بعضی اوقات گروه‌ها و طایفه‌هایی منحرف و گمراه پیدا شده‌اند که سنت و استدلال به آن را انکار می‌کنند، بعضی از آنها سنّت نبوی را به کلی و صراحتاً انکار می‌کند و ادعا می‌نماید که تماماً طرد شود به گمان خود که بشریت نیازی به آن ندارد و بوسیلهٔ وجود قرآن از آن بی‌نیاز هستیم، و دسته‌ای دیگر به قسمتی از سنّت استدلال می‌کند و قسمتی و نوعی را قبول ندارد، که بدون شک و گمان هر دو گروه از جادهٔ صحیح منحرف شده‌اند، اولین کسی که در مقابل این مذاهب منحرف به پا خاست و این نظریه را ردّ کرد و شبه‌های آنها را در هم کوبید و پوچ و بی‌اساس کرد امام شافعی رحمه الله بود. خداوند جزای خیر ایشان را بدهد که یک فصل خاصی را در کتاب خود به نام (الأم) به این مبحث تخصیص داده است، که در آن مناظرهٔ بین خود و میان کسی که سنت را به کلی رد می‌کند بیان کرده است. همانطور که در کتاب خود الرساله یک فصل طویلی را در مورد حجیّت خبر آحاد بیان نموده است. نزدیک بود گروه‌هایی که دلیل سنت را به کلی انکار می‌کردند و یا به آن طعنه می‌زدند و از بین بروند. حتی گروهی از مستشرقین و أذناب آنها در سرزمین عربی و اسلامی پیدا شدند و همچنین کسانی دیگر برای از بین بردن دین اسلام و نابود کردن اصول و پایه‌های آن از هیچ تلاشی کوتاهی نکردند، و این مستشرقین در مورد تمام جوانب دین اسلام صحبت به میان آوردند که برای آنها هم پنهان نشد که بعد از قرآن کریم، سنّت نبوی منبع و دلیل دوم قانون اسلام می‌باشد. به همین خاطر شروع به طعنه‌زدن به آن و تشویه و شبه‌اندازی نمودند، و تقریباً از نصف دوم قرن نوزدهم تا ربع اول قرن بیستم مستشرقین و افکار آنها در اوج خود بود. چون حکومت‌های غربی آن را از بین برده بودند، آنها در

مورد هر چه که به دین اسلام مربوط می‌شد حرف می‌زدند هم در مورد تاریخ و فقه و تفسیر و حدیث و ادب و تمدن مباحثه و گفتگو می‌نمودند، حتی بحث و بررسی عالم اسلامی در مؤسسات فکری و تربیتی و روش‌های تعلیمی آنها برگزیده می‌شد. و خیلی از مسلمانان به شاگردی این مستشرقین در آمدند و بسیاری از این مستشرقین بر عقل و فهم بعضی از مسلمانان تاثیر گذاشتند و به نوشته‌ها و تدریس‌های آنها فریب خوردند، به گمان اینکه بر اساس موضوعی و بی‌طرفی و با انصاف و یک بحث علمی نوشته شده‌اند به همین خاطر به دنبال نوشته‌ها و آثار آنها رفتند، و ادعاهای آنها را بیان می‌کردند بدون اینکه هیچ دلیل و حجتی داشته باشند بلکه آنها را از روی هوی و هوس زیاد کرده بودند، همهٔ این گروه‌ها این سم‌پاشی‌ها را به نام بحث و بررسی و معرفت و دانش و انتقاد آزاد انجام می‌دادند در حالی که دورترین کسانی بودند که از علم و دانش صحیح دور بودند و از بحث و بررسی درست و نقد و انتقاد پاک و سالم فاصله داشتند، به همین خاطر کتاب و نوشته‌های این دسته از شاگردان مستشرقان در مورد اسلام به صورت عمومی و در مورد حدیث پیامبرﷺ به صورت خصوصی از نوشته‌ها و کتاب‌های خود مستشرقین برای ایجاد شبه و تشکیک در منبع‌های شریعت اسلام کمتر و بی‌تاثیرتر نبودند. به یاری خدا در این بحث شبه و تشکیک‌های این مستشرقین و پیروان آنها را رد می‌کنیم، اما قبل از هر چیز به تعریف سنت می‌پردازیم سپس از مفهوم استشراق و اهداف آن سخن می‌گوییم در خاتمه بعضی از نتایج آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم از خداوند توفیق را خواستاریم.

فصل اول :

تعریف سنت نبوی

اول: سنت در لغت

به معنی راه و روش است، حال آن راه و روش پسندیده باشد یا خیر، برای مثال به فرمودهٔ پیامبرﷺ توجه کنید: **(مَن سنَّ سنَّةً حسنَةً كانَ لهُ أجرُها وَ أجرُ مَن عملَ بها إلى يَومِ القيامةِ وَ مَن سَّن سنّةً سيّئَة كانَ عليهِ وزرُها و وزرُ مَن عملَ بها إلى يومِ القيامِة)** صحیح رواه مسلم فی کتاب الزکاه و سنن الدرامی.

هر کس راه و روش پسندیده و نیکویی را ابداع و پایه‌گذاری کند، پاداش آن و پاداش تمام کسانی که تا روز قیامت به آن عمل می‌کنند به او خواهد رسید و بر عکس هر کس راه و روش ناپسند و بدی را قرار ده گناه آن و گناه تمام کسانی که تا روز قیامت به آن عملی‌کنند به او می‌رسد. حدیث صحیح است که امام مسلم در کتاب الزکات آن را آورده است و درسنن الدرامی نیز وارد شده است.

دوم: سنت در اصطلاح

سنت در اصطلاح را هم محدثین هم اصولیین هم فقهاء تعریف کرده‌اند. علمای محدث به این صورت نسبت را مورد بررسی قرار داده‌اند که رسول خدا، امام هدایت‌دهنده، نبی رسول، آن کسی که پروردگار به ما خبر داده است که ایشان اسوه و الگوی ماست، به همین خاطر آنها (محدثین) تمام چیزهایی که به پیامبرﷺ ارتباط داشته است مثل فرموده‌ها، افعال و تقریرات[1] آنها را نقل کرده‌اند، بدون اینکه حکم شرعی را ثابت کنند یا خیر، همانطور که اخبار و شمایل و داستان‌ها و صفات اخلاقی و خلقتی ایشان را بیان کرده‌اند. که کتاب‌های حدیث این مطالب را کاملاً بیان کرده است و تلاش مستمر محدثین و حدیث‌شناسان این مطالب را ثابت کرده است.

از این جهت آنها سنت را به این صورت تعریف می‌کنند:

۱- تقریر به این معنی است که در حضور پیامبرﷺ کاری صورت گرفته باشد و ایشان آن را رد نکرده باشند. (مترجم)

هر چیزی که از قول و فعل و تقریر و یا صفات اخلاقی و خلقتی قبل از بعثت یا بعد از بعثت از ایشان به جا مانده باشد سنت نام دارد.

اما عملای اصول، سنت را به این صورت مورد بررسی قرار می‌دهند که پیامبرﷺ قانون‌گذاری است که پایه‌ها را قرار می‌دهد، راه را برای مجتهدین بعد از خود روشن می‌سازد، و برای مردم روش زندگی را بیان می‌کند، از آن جهت به اقوال و افعال و تقریرات ایشان توجه می‌کنند که احکام افعال بندگان را از جهت حرام بودن، یا واجب بودن و یا مباح بودن و غیره در بر می‌گیرد، به همین خاطر آنها سنت را چنین تعریف می‌کنند:

آنچه که از پیامبرﷺ از قول و فعل و تقریر نقل شده باشد سنت نام دارد.

مثال قول: (**إنّما الأعمال بالنيات**) هر کاری که انجام می‌شود بستگی به نیّت آن فرد دارد.

مثال فعل: آنچه که از افعال پیامبرﷺ در نمازها و مناسک حج و غیره که به ما رسیده‌اند.

مثال تقریر: اجتهاد صحابه‌ها در مورد نماز عصر در غزوۀ بنی قریظه آن زمان که فرمود: (**لا يُصلينَّ أحدُكَم العصرَ إلاّ فی بنی قريظَةَ**) رواه البخاری فی کتاب المغازی (۲۹٤/۱۵ – شماره ٤۱۱۹).

هر یک از شما باید نماز عصر را در میان طایفۀ بنی قریظه بخواند. بعضی از اصحاب ظاهر فرمودۀ پیامبرﷺ را در نظر گرفتند به همین خاطر نماز را به تاخیر انداختند و تا زمانی که وقت آن تمام نشد آن را به جا نیاوردند، و بعضی هم این طور فهمیدند که منظور و هدف پیامبرﷺ تشویق اصحاب برای شتاب و عجلۀ کار بوده است، به همین خاطر در وقت خود نماز خواندند قبل از اینکه به بنی قریظه برسند، این قضیه به پیامبرﷺ رسید ایشان هم هر دو گروه را تایید نمود.

اما علمای فقه سنت پیامبرﷺ را به این صورت مورد بررسی قرار می‌دهند که اقوال و افعال از حکمی از احکام شرعی خارج نمی‌شوند، از این جهت تعریف سنت نزد ایشان چنین است: هر چه پیامبرﷺ به صورت امر غیر جازم و غیر قطعی دستور داده باشد، و یا آنچه که از پیامبرﷺ ثابت شده باشد بدون اینکه فرض یا واجب باشد، و یا آنچه که در انجام دادن آن اجر و ثواب وجود داشته باشد و یا در ترک آن عتاب و سرزنش نه انتقام وجود داشته باشد، سنت دقیق مقابل واجب و غیر آن است از احکام پنج‌گانه نزد علمای فقه بعضی اوقات سنت مقابل بدعت است، مثلاً گفته می‌شود: هر زمان کسی طبق سنت پیامبرﷺ عمل کند می‌گویند بر سنت پیامبرﷺ می‌باشد. و یا گفته می‌شود فلان کس بدعت کار است، زمانی که خلاف سنت عمل نماید. و همچنین لفظ سنت نزد فقهاء برای آنچه که صحابه‌ها بر آن بوده‌اند اطلاق می‌شود، چه آن عمل در قرآن موجود باشد یا خیر، چون آنها پیروان سنّتی بوده‌اند که برای آنها ثابت بوده است، برای ما نقل نشده است و یا اجتهادی نبوده که آنها بر آن اجماع کرده باشند و کسانی که پیش از آنها بوده‌اند آن را نقل کرده باشند. چون پیامبرﷺ می‌فرمایند: **(علیکُم بسنّتی وَ سنّةِ الخلفاءِ الراشدین المهدیین مِن بعدی عضّوا علیها بالنواجِذِ)** بر شما لازم است که سنّت من و سنّت خلفای راشدین بعد از من را رعایت کنید و با چنگ و دهان آنها را محکم بگیرید و به آنها عمل کنید.

این‌ها معانی سنّت هستند، و یا تعریف آن می‌باشند، و منظور از سنّت در اصطلاح علما، منظور هر عالمی از هر علمی باشد اهتمام و توجه ویژه‌ای متناسب با علم خود به سنّت داشته است و آن را که در علوم مد نظر داشته‌اند سنّت آن را تثبیت کرده است بدون اینکه با آنها تعارضی و مخالفت داشته باشد. در واقع همه این علوم در خدمت سنّت نبوی بوده‌اند و در راستای آسان نمودن شناخت آن و حمل کردن به آن بوده‌اند، از بزرگترین اهدافی که این علوم نسبت به آن قیام کرده‌اند جمع‌آوری سنّت نبوی و

پاک نمودن و جدا کردن صحیح آن از چیزهایی که به دروغ وارد آن شده است می‌باشد. بعد از آن دفاع از سنت در مقابل کسانی که ضد سنّت نبوی فتنه‌گری و مقابله و مخالفت می‌کنند و سعی بر تشویه اذهان عمومی و شبه‌افکنی دارند.

فصل دوم :

استشراق، مفهوم و اهداف آن

استشراق یک اتجاه و جهت‌گیری فکری است که به صورت عمومی تمدّن شرقی و به صورت خصوصی تمدن اسلامی و عربی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. که در ابتدای پیدایش آن فقط به بررسی اسلام و زبان عربی می‌پرداخت. سپس وسعت پیدا کرد تا تمام شرق را مورد بحث و بررسی قرار دهد هم از لحاظ زبان و تقالید و آداب و رسوم، پس از مستشرقین علمای غربی هستند که توجه زیاد و ویژه‌ای به اسلام و زبان عربی و لغات شرقی و أدیان و آداب آنها دارند. و در حقیقت بحث‌ها و کتاب‌ها و مقالاتی که این مستشرقین دربارۀ اسلام نوشته‌اند و ارائه داده‌اند بسیار بزرگ و زیاد هستند که هدفشان از نوشتن این کتاب‌ها و مقالات و بحث‌ها مسائل زیر می‌باشد:

اولاً: حمایت از انسان غربی تا نور اسلام را ببیند، به آن ایمان آورده حامل پرچم اسلام باشند و در راه آن تلاش و مجاهده کنند همانطور که مسیحی‌ها در شام، مصر، شمال آفریقا، اسپانیا، قبلاً به آن گرویدند، زمانی که این نواحی داخل اسلام شد مردمان آن دسته دسته و گروه گروه داخل اسلام شدند و از دعوتگران این دین پاک شدند، از آن دفاع و حمایت نمودند، عجیب‌تر از این به طور عجیب و غریبی به زبان عربی روی آوردند، به طوری که زبانشان زبان عربی شد، و از میان آنها بسیاری از عالمان بزرگ پیدا شدند.

دوماً: شناخت مشرق زمین از جهت، زمین، آب، نقشه، کوه‌ها رودها و زراعت و کشاورزی و میوه‌ها، مردم ساکنین، علم و دانشمندان، دینی و عقاید و عادات و آداب و رسوم و زبان و .... بررسی شود، همۀ این‌ها به خاطر این بود که چگونه به آنها رسیده شود، به طوری که دیار و سرزمین اسلام به سرزمینی ترسناک و مخوفی تبدیل شده بود، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست چند قرنی از این سرزمین‌ها عبور کند، و بحث و گفتگو و درگیری‌ها بر سر مرزها و حد و حدود آنچه که به مصلحت و صلاح اسلام و مسلمین بود قطع می‌کرد و نیروهای شرور را مقهور و مطرود می‌کرد.

ولی این نیروها از تدبر و تفکر و تلاشی در مورد سرزمین‌های اسلامی را از دست ندادند که استشراق اولین کسانی بودند که پرچم این راه را بدست گرفتند و پیشقدم شدند، مستشرق آمریکایی روبرت‌بین در مقدمهٔ کتاب خود به نام «السیف المقدس» می‌گوید: ما اسباب و وسیله‌های قومی و مهمی را برای مدارسه و بررسی عرب در اختیار داریم و توانایی شناخت بر راه و روش آنها را داریم، آنها (عرب‌ها) تمام دنیا را تحت تاثیر قرار دادند، دفعهٔ دیگر هم می‌خواهند همین کار را انجام دهند، در واقع آتشی را که محمد آن را شعله‌ور نموده است به طور مستمر در حال درخشش می‌باشد، و هزارها دلیل و سبب برای این اعتقاد و باور وجود دارد که این شعله هرگز خاموش نخواهد شد.

امیر «کایتانی» که یک ایتالیایی است می‌گوید: (امیر کایتانی کسی است که با خرج خصوصی خود ۳ قافله و گروه بزرگ را آماده کرد تا مناطقی را که اسلام قبلاً آن را فتح و به تصرف خود در آورده بود باز گردانند و آن را به جغرافیایی ترسیم کرده بود و تمام نقش‌ها و اخبار و روایاتی را که در این باره از این فتوحات سخن گفته است جمع‌آوری کرده است و تاریخ فتوحات اسلام را در ۹ مجله بزرگ خلاصه نموده و به عنوان (حولیات الإسلام) آن را بیان کرده که سال چهلم هجری به آن رسیده است. این امیر که تمام ثروت و سامان خود که بسیار هم بوده است در این ابحاث صرف و خرج کرده است، به طوری که کاملاً مفلس گشت و هیچ ثروتی برایش نماند، در مقدمهٔ کتاب خود (حولیات الإسلام) می‌گوید: هدفش از این کار این است که سر مصیبت اسلام را که میلیون‌ها پیرو دین مسیحیت را در نواحی مختلف از این دین خارج کرده و به دین اسلام گرویده‌اند و آگاه شود، که پیوسته امروز هم به رسالت محمد ایمان می‌آورند و هنوز هم ادامه دارد و دین او را قبول می‌نماید که سر این مصیبت را بفهمد، یعنی سر اسلام را، و نقطه قوت آن را.

مستشرق دیگر آلمانی به نام (باول شمتز) کتابی را می‌نویسد که شامل عناصر نیروهای پوشیده در عالم اسلامی و اسلام را در بر می‌گیرد و کتاب خود را به نام (**الإسلام قوة الغد العالمية**) (اسلام قوت و نیروی آیندهٔ جهان) نام‌گذاری می‌کند. این فرد چرا این کتاب را نوشته است؟ و چرا به مدارس و بررسی آن اقدام نموده است؟

او نمی‌ترسد که بطوری علنی و آشکار هدفش را اعلام نماید، هدفی که آگاه کردن اروپاییان است که از این نیرو و قوت غافل و ناآگاه هستند که صدا و زنگ خطر برای اروپا می‌باشد، صدایی است که تمام نقاط اروپا را در بر می‌گیرد، دعوتی است برای اتحاد اروپا برای مقابله با این سیاست، بطوری که باعث شد بیدار باشد و خواب را از چشمانش برهاند.

از این بررسی‌ها مفهوم استشراق و بعضی از اهداف آنها روشن می‌شود که به اسلام و شخص حضرت محمدﷺ طعنه می‌زنند و سنّت نبوی شریف را هدف قرار می‌دهند. در اینجا به قلب موضوع می‌رویم که آن هم شبه‌ها و تشکیک‌هایی هستند که این مستشرقین و شاگردان آنها آن را مطرح می‌نمایند، ما هم به اذن خدا به ردّ آنها می‌پردازیم.

فصل سوم :

شبه‌ها و تشکیک‌هایی در مورد سنت نبوی و از بین بردن آن

شبهٔ اول:

از شبه و تشکیک‌هایی که بعضی از تندروان مستشرق از قدیم الایام آن را مطرح کرده‌اند، که این ادعا بر یک گمان فاسد و واهی بنا شده است و آن این است که احادیث پیامبرﷺ مدت دویست سال نوشته نشد و به صورت غیر مکتوب ماندگار شد، سپس بعد از این مدت طولانی حدیث‌شناسان تصمیم گرفتند که آنرا جمع‌آوری کنند، که تعداد زیادی از مستشرقان این شبه را مطرح کرده‌اند از جمله: گولد زیهر، شبرنجر، دوزی، و گولد زیهر یک فصل مخصوصی را دربارهٔ تدوین حدیث در کتاب خود به نام «دراسات إسلامیه» نوشته است، و در مورد صحت وجود صحف‌های زیادی در زمان حضرت محمدﷺ شک و تردید مطرح می‌نماید. و «شبرنجر» در کتاب خود به نام «الحدیث عند العرب» می‌گوید: که زمان شروع تدوین و نوشتن احادیث در قرن دوم هجری بوده است، و سنت فقط به روش شفاهی و گفتار بود. اما «دوزی» اینها را انکار می‌کند و به گمان خود آن را باقی مانده و ما ترک مجهولی از احادیث پیامبر می‌نامد. در واقع مستشرقین با این شبه‌اندازی‌ها و تشکیک‌ها می‌خواهند فقه و اطمینان مردم را نسبت به سنت نبوی و حفظ آن در سینه‌ها کم کنند و همچنین می‌خواهند صحت احادیث را مورد سوال ببرند و اتهام درست کردن آنها را ایجاد کنند و می‌خواهند بگویند که نویسنده‌ها چیزهایی جمع‌آوری کرده‌اند که موافق هوا و آرزوی آنها بوده است از فلانی شنیدم می‌گوید از پیامبرﷺ شنیده‌ام، به صورتی که فتنه و بلا به ظاهر شدن تقسیمات و گروه‌های سیاسی انجامید، بعضی از گروه‌ها به گذاشتن احادیث دروغین پرداختند بطوری که ثابت می‌کردند که این‌ها حق هستند، و در مقابل، عالمان حدیث شناس هم به بررسی احادیث و اقسام آن قیام کردند و آن را به انواع و اقسام زیادی تقسیم کردند، بر این اساس مشکل است حکم شود که این حدیث صحیح است و یا این حدیث موضوع و دروغ است.

که رد نمودن این شبه و تشکیک از چند جهت ممکن و میسر است:

۱-تدوین و نوشتن احادیث در همان ابتدای زمان حضرت رسول اکرمﷺ شروع شد، که شامل اقسام زیادی از احادیث شد. و آنچه که در مورد راویان احادیث و شرح حال آنها نوشته شده است و کتاب‌های زیاد را شامل می‌شود ثابت می‌کند که حدیث‌های زیادی نوشته شده و به صورت وسیعی آن را یادداشت کرده بودند

۲-نوشتن احادیث تصورات جداگانهٔ ابحاث مربوط به هم یعنی به صورت فصل به فصل و باب به باب، صورت و تقسیماتی بسیار پیشرفته و موفقیتی در نوشتن احادیث می‌باشد. و این تدوین و نوشتن قبل از سال دویست هجری اکثر احادیث نوشته شده بود و در اوایل قرن دوم بین سال‌های ۱۲۰ الی ۱۳۰ هجری به اتمام رسید، جمعی از تالیف‌کنندگان این کتاب‌ها در نیمهٔ سدهٔ دوم فوت کردند، مثل جامع الحدیث تالیف معمربن راشد.

جامع سفیان الثوری، هشام بن حسان، ابن جریج، و غیره .....

۳-علما و دانشمندان علم حدیث برای قبول نمودن احادیث شریط و شروط‌های معینی را تعیین نموده‌اند، که این شروط در طول همهٔ زمان‌ها این ضمانت و اطمینان را بوجود آورده است که احادیث با اهانت و خیلی مطمئن مورد قبول قرار گیرند، به صورتی که دقیقاً به همان صورت که از پیامبرﷺ روایت شده به همان صورت نوشته شده است.

شرایطی وجود دارد که مربوط به راوی حدیث می‌باشد مثل نهایت صداقت، عدالت، امانت‌داری، نیروی کامل حافظه صورت نوشته یا حفظ آن یا به هر دو صورت، به صورتی که همان‌طور که حدیث را شنیده آن را بیان کند. و یا شرایطی را برای احادیث صحیح و حسن و ثقه و اطمینان به راوی گذاشته و قرار داده‌اند. و همچنین شرایطی

برای اسناد حدیث و سلامت آن از موانع و عیب‌های ظاهری و باطنی و تطبیق این شروط با احادیث را مقرر نموده‌اند که شک و شبکه‌ای را باقی نمی‌گذارد.

٤-علمای حدیث ضمن این که برای صحّت احادیث و راویان آن شروطی را مقرر نموده است برای احادیث مکتوب و نوشته شده نیز شرایطی را گذاشته است که متاسفانه این معترضین که افکار کودکانه دارند از آن شروط بی‌خبرند، محدثین برای روایت حدیث مکتوب و نوشته شده همان شروط احادیث صحیح را گذاشته‌اند، به همین خاطر در کنار هر حدیث سلسله‌وار سند کتاب از روایت کننده إلی آخر تا به مولف می‌رسد نوشته می‌شود. و همچنین شنیدن آن به اثبات می‌رسد. که این روش حدیث‌شناسان منهج بسیار محکم و قوی برای پاک نمودن روایات و نوشته‌های مستند می‌باشد.

٥-بحث و گفتگو در مورد اسناد احادیث بعد از دویست سال گذشت از زمان پیامبرﷺ شروع نشده است، همانطور که مخالفان بیان کرده‌اند، بلکه صحابهٔ کرام از همان اوایل آن را بررسی کردند، از زمانی که فتنه و بلای سال ۳۵ هجری روی داد برای اینکه احادیث نبوی از دسیسهٔ دشمنان مصمون بماند بررسی اسناد شروع شد. که مسلمانان نمونهٔ ممتازی برای جهانیان نسبت به بررسی اسناد شدند، به طوری که از نواحی مختلف و دور برای بحث و بررسی در مورد اسناد احادیث مسافرت می‌کردند.

٦-محدثین از مسائلی که واضعین احادیث و اهل بدعت و مذاهب سیاسی انجام می‌دادند غافل نبودند و کامل از افتراهای آنها آگاه بودند، بلکه برای مقابله با آنها برای حفظ سنت نبوی با به کار بردن انواع وسایل علمی و کافی با آنها مقابله پرداختند و عجله و سرعت گرفتند. قیدها و ضوابطی را برای راویان

مبتدع معین نمودند و اسباب و علامت‌هایی را برای احادیث دروغین و موضوع بیان کردند.

۷-این تنوع زیاد برای احادیث فقط به خاطر قبول یا رد آن نیست بلکه علاوه بر آن بحث راویان آن و سند و متون احادیث نیز مد نظر می‌باشد. که این دلیل عمق نظر و فهم محدثین می‌باشد. آنچه که دلیل علم دقیق و محکم آن‌ها است همان تقسیمات و انواع احادیث می‌باشد، بلکه علمی که در آن تقسیمات و متنوع نباشد، علم محسوب نمی‌شود. با این توضیح پوچی این شبه و تشکیک آشکار می‌شود و روشن می‌شود که چقدر از واقعیت و موضوع بحث خارج است.

شبهٔ دوم:

از شبه‌ها و تشکیک‌هایی که پیروان و أذناب مستشرقین بیان می‌کند این است:

اگر چنانچه سنت نبوی ضروری و برای زندگی مهم بود خداوند آن هم را مانند قرآن محفوظ می‌کرد همانطور که می‌فرماید: ﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿٩﴾ ﴾ الحجر: ۹ ما قران را نازل کردیم و ما خود از آن محافظت خواهیم کرد، و همانند قرآن به پیامبر امر و دستور می‌داد که آن را بنویسد. و یا نظر آنها در مورد حدیثی که پیامبر ﷺ می‌فرماید: **(ألا و إنی أوتیت القرآن و مثله معه)** آگاه باشید به من قرآن داده شده است و مثل آن نیز به من عطا شده است. اگر چنانچه این حدیث صحیح بود، پیامبر ﷺ از کتابت و نوشتن احادیث نهی نمی‌فرمود، بلکه به نوشتن آن دستور می‌داد همانطور که قرآن نوشته شد، و شایسته نبود که نصف آن چه که برای مردم وحی شده در میان مردم بدون نوشتن رها شود. چرا اصحاب نصف وحی را ننوشتند و آن را ترک کردند؟ پس با این سهل‌انگاری تمام آنها گناهکار می‌شوند.

ردّ این شبه و تشکیک:

همانطور که خداوند برای شریعت و دین بقاء و حفظ آن را اراده کرده است به همان صورت خواسته است که بندگان خود را بیشتر از طاقت و توان خود به زحمت و تکلیف بیندازد و اراده نکرده است که دچار زحمت و مشقت شوند، خیلی واضح و معلوم است که عرب‌ها امت و ملتی بی‌سواد بودند و نوشتن و کتابت در میان آنها خیلی کم و نادر بود، به طوری که قرآن بر روی پوست درخت خرما و استخوان و پوست حیوانات نوشته می‌شد که در نهایت سختی و مشقت صورت می‌گرفت، در حالی که پیامبرﷺ بعد از مبعوث شدن به پیامبری بیست و سه سال در میان آنها زندگی می‌کرد به همین خاطر تکلیف آنها به نوشتن احادیث کاری بسیار سخت و دشوار بود. چون احادیث شامل تمام گفتار و افعال و احوال و تأییدات ایشان می‌شد. و به خاطر اینکه این کارنیاز به فارغ شدن تعداد زیادی از آنها داشت و از طرفی هم اصحاب کرام نیاز داشتند برای مصالح و لوازم زندگی سعی و تلاش کنند و همهٔ آنها هم نوشتن را خوب بلد نبودند، بلکه نویسندگان در بین آنها انگشت شمار بودند جمع شدند آنها هم برای نوشتن قرآن ضروری بود و نمی‌خواستند به چیز دیگری مشغول شوند تا کاری بسیار درست و مطمئن را انجام دهند و حرفی از آن ناقص نشود، به همین خاطر تمام توان خود را برای نوشتن قرآن که به تدریجی صورت می‌گرفت منحصر کرده بودند.

و یکی دیگر از سبب‌ها و علت‌هایی که سبب شد سنت نبوی نوشته نشود ترسی اختلاط و قاطی شدن قرآن و حدیث بود مخصوصا که وحی در حال نازل شدن بود و هنوز قطع نشده بود.

از طرفی هم آنچه که برای حافظین قرآن کریم روی داد برای حافظین سنت نبوی رخ نداد، شهید شدن حفاظ قرآن کریم شدّت گرفت، ولی کسانی که احادیث را از

پیامبرﷺ روایت می‌کردند بسیار بودند و قبل از اینکه تابعین احادیث را از آنها بگیرند شهید شدن آنها شدت نگرفته بود.

یکی دیگر از موانع جمع سنت نبوی متنوع بودن وقایع و حوادث آن بود که جمع کردن آن را به یقینی ممکن نمی‌ساخت.

و جمع کردن سنت نبوی و نوشتن آن در کتاب‌هایی قبل از اینکه کار قرآن به اتمام برسد سبب می‌شد مردم به این کتاب‌ها روی آورند و قرآن را ترک کنند، لذا به انتشار احادیث فقط به صورت روایت کردن لفظی اکتفا نمایند. علاوه بر این دلایل قرآن از این نظر هم از سنت جدا می‌شود که تلاوت و خواندن قرآن عبادت محسوب می‌شود، و روایت آن فقط با معنی آن کافی نیست بلکه حافظین آن باید لفظ نازل شده را نیز روایت کنند، اگر چنانچه قرآن فقط در حافظه‌ها می‌ماند و نوشته نمی‌شد از زیاد کردن به آن و یا ناقص کردن آن هیچ گونه امنیتی وجود نخواهد داشت در حالی که مقصود از سنت معنی و مفهوم آن است نه لفظ آن، به همین خاطر خداوند تلاوت و خواندن آن را عبادت به شمار نمی‌آورد و عبارات و الفاظ آن را معجزه قرار نداده است، و روایت معنی آن جایز است و این خود برای مسلمانان سهل و ساده می‌باشد.

پیامبرﷺ تمام دین را به صورت کامل بیان و ابلاغ کرد، قال الله تعالی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ المائدة: ۶۷

«ای فرستادۀ (خدا، محمد مصطفی) هر آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای).»

وجود سنت نبوی در کنار قرآن کریم نشانهٔ تبلیغ کامل پیامبرﷺ برای امت اسلامی است. و آن چنان که دشمنان گمان می‌برند پیامبرﷺ نصف آنچه که برای او وحی شده کنار نگذاشته است، بلکه تمام مردم می‌دانند اصحاب کرام از حافظهٔ قوی، قلب‌های نیرومند، زیرکی و زکاوت قابل توجهی برخوردار بودند، که این صفات آنها را برای حفظ سنت و تبلیغ آن یاری می‌کرد، این کار هم به خاطر تشویق پیامبرﷺ بود که در یکی از احادیث می‌فرماید: (**نضرالله امراءً سمعَ مِنّی مَقالةً فَحَفَظها فأداها کما سَمِعَها فرَبَّ مبّلِغ أوعی مِن سامع**) خداوند چهره و صورت آن کسی را زیبا و شاداب گرداند که سخنی را از من می‌شنود، سپس آن را حفظ می‌کند، و آنچنان که شنیده است آن را برای مردم بیان می‌کند، چون بسیاری از بیان‌کنندگان و مبلغین از شنوندهٔ آن دارای حافظهٔ خوبتر و قوی‌تر هستند.

آنچه را که پیامبرﷺ از حفظ سنت و تبلیغ آن می‌خواست و اتمام رسید و با این کار دین خدا را به صورت کامل و بدون نقص بیان کرد.

شبه و تشکیک سوم:

یکی دیگر از شبه‌ها و شک‌هایی که مستشرقین و پیروان آن مطرح می‌نمایند فهم آنها از فرمودهٔ خداوند و این آیه می‌باشد:

﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍ﴾ الأنعام: ۳۸

«در کتاب هیچ چیز را فرو نگذاشته‌ایم.»

و یا قوله تعالی:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾﴾

النحل: ۸۹ «و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده‌ایم که بیان‌گر همه چیز و وسیلهٔ هدایت و مایهٔ رحمت و مژده‌رسان مسلمانان است.»

می‌گویند: این آیات و امثال آنها دلیل واضح و روشنی هستند که قرآن شامل تمام چیزها می‌شود و تمام امور دین را در بر می‌گیرد و تمام احکام را شامل می‌شود، به طوری که نیاز به هیچ چیز دیگری نمی‌باشد، در غیر این صورت قرآن مفرِّط (غیر کامل) می‌شود و هر چیز و همه چیز را بیان نکرده است، پس در این آیات خلاف مشاهده خواهد شد.

رد این شبه و باطل نمودن آن:

جواب این شبه و تشکیک این است: منظور از کتاب در این آیه ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍ﴾ الأنعام: ۳۸ قرآن نمی‌باشد، بلکه مراد و منظور لوح المحفوظ است، چون لوح المحفوظ است که همهٔ چیزها را در بر می‌گیرد، و شامل و در بر گیرندهٔ تمام احوال مخلوقات می‌باشد و کوچک و بزرگ، نهان و آشکار، ماضی و حال و آینده، به صورت خیلی کامل به دلیل سیاق آیه در آن موجود می‌باشد. همانطور که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍ﴾ الأنعام: ۳۸

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد مگر اینکه گروه‌هایی همچون شمایند.»

یعنی رزق و اجل و اعمال آنها نوشته شده است، همانطور که رزق و اجل و اعمال شما همه در لوح المحفوظ نوشته شده است. که هیچ چیز از آن برای خداوند پوشیده نیست.

و اگر چنانچه تسلیم شویم و بگوییم منظور از کتاب در این آیه قرآن می‌باشد، معنی آن چنین می‌شود که: خداوند هیچ چیز را از امور دین و احکام آن را در این قرآن جا

نگذاشته و همه را به صورت واضح و کافی بیان نمونه است. ولی ممکن است این بیان کردن به صورت نص باشد مثل اصول دین و عقیده به آن و یا قواعد احکام عمومی، مثلاً خداوند در کتاب خود نماز، زکات، روزه، حج، حلال بودن معامله حلال بودن ازدواج، حرام بودن ربا، فساد و فاحشه، حلال بودن خوردن طیبات، حرام بودن خوردن جنایت، همه این موارد را به صورت اجمال و عمومی بیان کرده است، و توضیح و تفصیل و وارد شدن به جزئیات آن را برای رسول خود حضرت محمدﷺ ترک کرده است.

به همین خاطر زمانی که به مطرف‌بن عبدالله بن الشخیر گفته شد: «**لا تُحَدِّثونا إلاّ بالقرآن قال: و اللهِ ما نَبغِي بالقرآن بدلاً ولكن نريد من هو أعلم منا بالقرآن**»

جز قرآن از هیچ چیز دیگری برای ما سخن مگو، ایشان گفت: قسم به خدا، واضح‌تر و آشکارتر از قرآن چیزی دیگری نداریم ولی ما کسی را می‌خواهیم که از ما نسبت به قرآن بیشتر آگاهی داشته باشد.

از عمران‌بن حصین روایت شده است، به مردی که این شبه را مطرح می‌کرد گفت: شما مردی احمق و نادان هستی! آیا شما در قرآن پیدا می‌کنی که نماز ظهر چهار رکعت است و قرائت آن به صورت سری است و جهری نمی‌باشد؟ پس نماز و زکات و امثال آنها را مطرح نمود، بعداً گفت: آیا این‌ها را در کتاب خدا به صورت تفسیر شده می‌بینی؟ کتاب خدا این مسائل را مبهم گذاشته و سنت نبوی آن را توضیح و تفسیر نموده است. و یا اینکه توضیح و بیان قرآن به روش حواله نمودن به یکی از أدلهٔ دیگر می‌باشد، همان أدله‌ای که قرآن آن را بیان کرده و بعنوان حجت و دلیل برای مردم آن را معبتر و به رسمیّت می‌شناسد.

هر حکمی که سنت، اجماع، قیاس و غیره از دلایل معتبر آن را بیان کنند در واقع قرآن آن را بیان کرده است، چون قرآن به آنها رسمیت و اعتبار داده است و عمل به آنها

را واجب کرده است. پس روشن می‌شود که تمام احکام شریعت به قرآن مرتبط هستند و ریشه در آن دارند.

هر زمان به سنت نبوی تمسّک می‌جوییم و به آن عمل می‌کنیم در حقیقت به قرآن و کتاب خدا عمل کرده‌ایم، به همین خاطر زمانی که عبدالله بن مسعودﷺ گفت: **(لعن الله الواشمات و المستوشمات و المتنمصات و المتفلجات للحسن، المغيرات خلق الله)** خداوند لعنت کند کسانی که خال‌کوبی می‌کنند و یا خواستار خال‌کوبی هستند، خداوند لعنت کند کسانی را که موها را می‌کنند و یا دندان‌ها را برای زیبایی فاصله می‌دهند و با این کارها خلقت خدایی را تغییر می‌دهند.

این حدیث به یکی از زن‌های طایفهٔ بنی اسد به نام ام یعقوب رسید، ام یعقوب نزد عبدالله‌بن مسعود آمد و گفت: اطلاع یافتم که شما بصورتی که ذکر شد لعنت کرده‌ای، ابن مسعود جواب داد: چگونه کسی را که پیامبرﷺ آن را لعنت کرده است او را لعنت نکنم؟ مگر با قرآن چه فرقی دارد؟ ام یعقوب گفت: هر آنچه در قرآن وجود دارد خوانده‌ام آنچه را که تو می‌گویی در آن وجود ندارد! ابن مسعود گفت: اگر واقعاً آن را خوانده بودی آن را می‌یافتی! آیا نخوانده‌ای؟ ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟ۚ﴾ الحشر: ٧ چیزهایی را که پیغمبرﷺ برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید.

ام یعقوب گفت: بلی، ابن مسعود گفت: پیامبرﷺ از آن نهی کرده است. روایت شده است که امام شافعی رحمه الله در مسجد الحرام نشسته بود گفت: از هر چیزی که از من سوال کنید از کتاب خدا (قرآن) به آن جواب خواهم داد! مردی گفت: در مورد کسی که در حال احرام است و زنبوری را به قتل می‌رساند نظرت چیست؟ امام جواب داد اشکالی ندارد و هیچ چیزی بر او نیست. آن مرد گفت: این جواب در کجای قرآن قرار

دارد؟ جواب داد: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾سپس حدیثی را از پیامبرﷺ به روایت از ترمذی بیان کرد: (**علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدین من بعدی**) بر شما لازم است به سنت من (پیامبر) و سنت و روش خلفای راشدین که بعد از من می‌آیند ملتزم باشید و به آنها عمل کنید. بعد از آن از عمرؓ نیز روایت نمود که فرموده است: کسی که در حال احرام است جایز است زنبور را به قتل برساند. از قرآن به سوال ایشان جواب داد.

امام خطابی ﷺ می‌گوید: خداوند خبر داده است که هیچ چیز از امور دین باقی نمانده است مگر اینکه در قرآن بیان شده است، اما این بیان به دو صورت است: بیان آشکار و روشن که به صورت نص صریح بیان شده است. بیان خفی و پوشیده که در ضمن تلاوت و معنی آن نهفته شده است. این قسمت آخر بیان و تفصیل آن به پیامبرﷺ موکول شده است. و این است معنی این آیه:

﴿وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾﴾النحل: ۴۴

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا اینکه آنان (قرآن را مطالعه کنند و دربارۀ مطالب آن) بیندیشند.»

هر کس قرآن و سنت را همزمان بگیرد در واقع هر دو صورت بیان قرآن را گرفته است، با این توضیح گمراهی شبه‌اندازان و فهم غلط و پوچی تشکیک آنها روشن می‌گردد، و روشن می‌شود که میان حجت بودن سنت نبوی و اینکه قرآن هر چیزی را بیان کرده است منافات و تضادی وجود ندارد.

شبهٔ چهارم:

از شبه‌های دیگری که آن را مطرح می‌کنند این است که احادیثی وجود دارد و به گمان خود می‌گویند پیامبرﷺ تایید می‌کند که نباید به سنت نبوی بعنوان حجت و دلیل نگاه کرد و باید همه چیز به کتاب خدا قرآن ارجاع شود.

از این اخبار و احادیث این است که پیامبرﷺ یهودی‌ها را دعوت کرد و با آنها صحبت نمود سپس خطبه‌ای ایراد کردند و گفت: در آینده احادیثی از من بیان می‌شود، پس هر چه از آن به شما رسید و با قرآن موافقت داشت از طرف من بوده و آنچه با قرآن مخالفت داشت از من نبوده و نیست. آنها گفتند: زمانی که سنت حکم جدیدی را ثابت کند با قرآن موافقت نخواهد داشت و اگر چنانچه حکم جدیدی را ثابت نکند پس فقط برای تاکید می‌باشد در نتیجه حجت و دلیل فقط و به تنهایی قرآن می‌باشد.

از روایات دیگر که به آن استدلال می‌کنند این است که پیامبرﷺ فرموده است: (**إذا حدثتم عنی حدیثاً تعرفونه و لا تنکرونه، قلته ام لم أقله فصدّقوا به، فإنّی اقول ما یعرف و لا ینکر، و اذا حدیثتم عنّی حدیثاً تنکرونه و لا تعرفونه فلا تصدقوا به، فإنی لا أقول ما یُنکر و لا یُعرف**) زمانی که حدیثی از من روایت شد، آن حدیث و گفته برای شما معلوم بود و نسبت به آن آشنایی داشتید و آن را انکار نکردید، حال آن را گفته باشم یا خیر، آن را تصدیق و قبول کنید، چون من چیزی را می‌گویم که شناخته شده باشد و کسی از آن تنفر نداشته باشد. و اگر چنانچه حدیثی از من روایت شود که برای شما مبهم بود و نسبت به آن شناخت و آشنایی نداشتید آن را تصدیق و قبول نکنید، چون من چیزی را که معروف و مشهور نباشد نمی‌گویم. شبه‌اندازان با استدلال به این حدیث می‌گویند: این حدیث واجب می‌کند که احادیث پیامبرﷺ را با آنچه که نزد مردم معروف و خوب است موازنه کنیم، هم با قرآن و هم با عقل، پس سنت دلیل و حجت نخواهد شد. باز از این اخبار و احادیث این است که پیامبرﷺ می‌فرماید: (**إنی لا احل الا ما**

احل الله فی کتابه، و لا احرم الا ما حرم الله فی کتابه) و به روایت دیگر (**لا یمسکن الناس علی بشیء، فانی لا احل لهم الا ما احل الله و لا احرم علیهم الا ما حرم الله)** من حلال نمی‌کنم مگر آنچه را که خداوند در کتاب خود آن را حلال کرده است، و حرام نمی‌گردانم مگر آنچه را که خداوند آن را در کتاب خود آن را حرام نموده است.

این خلاصهٔ شبه و تشکیکی است که آنها آن را ایراد می‌کنند، که این شبه بسیار ضعیف و پوچ است و در مقابل بحث و نظر صحیح و درست ثبات ندارد، و نهایت جهل و نادانی و فهم نادرست آنها را می‌رساند.

رد این شبه و نابودی آن

اما حدیث اولی **(ان الحدیث سیفشو عنی)** در حقیقت تمام احادیثی که علیه قرآن آمده همه ضعیف هستند، همانطور که اهل علم آن را بیان کرده‌اند درست نیست به هیچ کدام از آنها تمسک نمود. بعضی منقطع و بعضی دیگر راویان آن مورد اطمینان نیستند و یا مجهول و نامعلوم می‌باشند، که ابن خرم، بیهقی و سیوطی این مطالب را بیان کرده‌اند، امام شافعی رحمه‌الله در کتاب خود الرساله می‌فرماید:

کسی این حدیث را روایت نکرده است که برای چیز کوچک و نه بزرگ سخن او مورد قبول باشد، بلکه روایتی است منقطع و از مردی که مجهول الحال است روایت شده است و ما این روایت را اصلاً قبول نداریم، ابن عبدالبر در کتاب جامع خود از عبدالرحمن بن مهدی روایت می‌کند: **(الزنادقه و الخوارج وضعوا هذا الحدیث)** کافران و خوارج این حدیث را درست کرده‌اند. سپس گفت: این گونه الفاظ به روایت از پیامبرﷺ صحیح نیستند و هرگز پیامبرﷺ چنین چیزی را نمی‌فرمایند و اهل علم آن را صحیح نمی‌دانند.

بلکه خود حدیث باطل بودن خود را بیان می‌کند، اگر چنانچه این حدیث را علیه قرآن بیان کنیم پس مخالف قرآن خواهد شد، چون تنها حدیثی قابل قبول است که با قرآن موافق باشد. بلکه ما در قرآن می‌یابیم که به تأسی و پیروی مطلق از پیامبرﷺ دستور داده شده است و اطاعت از پیامبرﷺ را واجب نموده و از مخالفت با اوامر و دستورات ایشان را در هر حال مردم را ترسانده است، پس خود حدیث بطلان خود را بیان می‌کند.

از دلایل دیگر باطل بودن این حدیث، مخالفت آن با حدیث دیگر پیامبرﷺ می‌باشد که ابو داود آن را بیان می‌کند: **(لا الفین احدکم متکئاً علی اریکته یاتیه الامر من امری مما امرت به او نهیت عنه، فیقول: لا ندریٰ ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه)** هیچ یک از شما زمانی که امر و فرمانی از من به او رسید که به آن دستور دادم و یا از آن نهی نمودم نباید بگوید: من به این اوامر و نواهی کاری ندارم، آنچه که در قرآن یافتیم از آن پیروی می‌کنیم.

و اگر چنانچه تسلیم شویم و بگوییم حدیث صحیح است، منظور این نیست که آن چه که پیامبر می‌گوید دو نوع است، نوع موافق قرآن است و به آن عمل می‌شود و نوعی دیگر مخالف قرآن که به آن عمل نمی‌شود و مردود است، که هرگز انسان مسلمان این سخن را نمی‌گوید. زیرا این توهین به رسول خداﷺ می‌باشد، چون در صورت صحت این حدیث ثابت کنیم که ممکن است از پیامبرﷺ چیزی صادر شده باشد که مخالف قرآن بوده است، پس چگونه شایسته است انسان مؤمن این سخن را بگوید در حالی که خداوند خود بر وی و دین او مستقیماً نظارت داشته است و به او گفته است:

﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ﴾ یونس: ۱۵

«بگو: مرا نسزد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم.»

رسول اکرمﷺ معصوم بود که چیزی را بگوید و یا انجام دهد و مخالف قرآن باشد، و اصلاً امکان ندارد خبر و حدیثی صحیح باشد و مخالف قرآن در آید.

پس معنی حدیث چنین می‌شود: زمانی که حدیثی از من (پیامبر) روایت شد و شما مشکوک گشتید که آیا حرف و سخن من است یا خیر؟ آن را با قرآن مطابقت دهید، اگر با آن مخالف بود آن را مردود شمارید، چون قول و حدیث من نیست، این است سخن اهل علم هنگامی که در مورد علامات و نشانه‌های حدیث موضوع سخن می‌گویند. آنها بیان می‌کنند که از علامات و نشانه‌های حدیث موضوع این است که حدیث مخالف محکمات قرآن باشد. به همین خاطر فرموده است: **(فما اتاکم یوافق القرآن: فهو عنی، و ما اتاکم یخالف القرآن فلیس عنی)** آنچه که به شما رسد و موافق قرآن بود، آن از من است و صحیح می‌باشد، و آنچه از من به شما رسید ولی مخالف قرآن بود، آن از من نیست وصحیح نمی‌باشد.

زمانی که ما می‌گوییم سنت صحیح لازم است موافق قرآن باشد و با آن مخالفت نداشته باشد منظور این نیست که این موافقت، موافقتی تفصیلی در همه چیز باشد، بلکه موافقت اجمالی مد نظر است، پس زمانی که سنت حکمی را بیان کرد و قرآن آن را بطور مختصر ذکر نمود، و یا مشکلی را توضیح داد، یا عامی را خاص کرد، و مطلقی را مقید نمود و غیره .... این توضیح و بیان در واقع موافق با قرآن است نه مخالفت با آن. حتی احکام جدیدی که با سنت ثابت شده‌اند و مستقلاً سنت آنها را بیان کرده است این احکام هم با قرآن مخالفت ندارند، چون قرآن به صورت تفصیلی از آنها سکوت کرده است، اما به صورت اجمالی به آنها اشاره کرده است، آن زمان که می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟﴾ الحشر: ۷ آنچه که رسولﷺ به شما دستور داد آن را بگیرید و از آن اطاعت کنید، و از آنچه شما را نهی کرد دوری گزینید.

و اما حدیث دوم: (**إذا حِدّثتَم عنّي حديثاً تعرفونَهُ و لا تنكرونَهُ** ....) روایات آن ضعیف و منقطع می‌باشد، همانطور که بیهقی و ابن حزم و غیر آنها هم این را گفته‌اند، علاوه بر اینکه این حدیث دروغ بستن به زبان پیامبرﷺ می‌باشد، و آن در این عبارت معلوم است: (**ما أتاكم مِن خبرٍ فهو عنّی قُلتُهُ أم لم أقُلهُ**) هر حدیثی به شما رسید، آن از من بوده، حال آن را گفته باشم یا نگفته باشم. حاشا و کلا که پیامبرﷺ اجازهٔ دروغ را علیه خود جایز می‌شمارد، در حالی که به صورت تواتر و قطعی از پیامبرﷺ روایت شده است: (**مَن كذبَ علیَّ متعمداً فليتبوَّأ مَقعدَهُ مِنَّ النار**) هر کس به صورت عمدی بر من دروغی بسازد، جایگاه خود را در جهنم آماده کند.

این حدیث از راه‌های مطمئن و مقبول روایت شده است ولی در آن لفظ (**قلته أم لم أقله**) در آن حدیث وجود ندارد. از آن روایات صحیح، روایت است که امام احمد آن را بیان می‌کند (**اذا سمعتم الحديث عنی تعرفه قلوبكم و تلين له أشعاركم و ابشاركم و ترون أنه منكم قريب فأنا اولاكم به، و إذا سمعتم الحديث عنی تنكرهُ قلوبكم و تنفّر منه أشعاركم و أبشاركم و ترون أنه منكم بعيد فأنا أبعدكم منه**)

هر زمانی حدیثی را از من شنیدید، با قلب آن را قبول داشتید، و با فهم و شعور شما موافق بود و به شما نزدیک بود، من شایستهٔ آن هستم، و اگر حدیثی را از من شنیدید، قلب شما از آن تنفر داشت و آن را انکار می‌کرد، و عقل و شعور شما آن را قبول نداشت و احساس کردید از شما دور است، بدانید که من از آن دور هستم.

مراد و مقصور این است که از دلایل صحت حدیث و ثبوت آن این است که آن حدیث موافق شریعت اسلام باشد و از عقل سلیم و فطرت درست و پاک نزدیک باشد و آن را تایید نمایند. اگر مخالف آنها باشد و با عقل و منطق سلیم سازگار نباشد دلیل

عدم صحت آن است، این همان بحثی است که علمای حدیث در مورد نشانه‌هایی که بوسیله آنها احادیث موضوع شناخته می‌شود که اینجا جای توضیح و بسط آن نیست.

بله، بعضی اوقات عقل ما از درک حکمت و علت آن قاصر و ناتوان است، این قاصر و ناتوان بودن سبب ابطال صحت حدیث و یا عدم حجیت آن نمی‌شود، هر زمان آن حدیث ثابت شود از رسول خداﷺ بوده بر ما واجب است آن را قبول کنیم و نسبت به آن حسن ظن داشته باشیم و به مقتضای آن عمل نماییم و عقل خود را متهم کنیم. ابن‌عبدالبر می‌گوید: ابو اسحاق ابراهیم‌بن سیار می‌گوید: به من رسیده است که پیامبرﷺاز نوشیدن آب با کوزه نهی فرموده است، من می‌گفتم و برایم سوال بود که این حدیث جای بحث و گفتگو است، نوشیدن آن بوسیلهٔ کوزه چیست که نهی از طرف پیامبرﷺ در مورد آن بیاید؟ زمانی که به من خبر دادند: مردی با کوزه و از راه دهانهٔ آن آب را نوشید ماری آن را گزید و مرد، و مارها و افعی‌ها داخل کوزه‌ها می‌روند، آن وقت دانستم و برایم روشن شده که اگر تأویل و تفسیر هر حدیثی را ندانستم حتماً حکمت و فلسفه‌ای دارد و من از آن بی‌خبر هستم با اینکه من از آن آگاهی نداشته باشم. اما حدیث سوم: **(إنی لا أحل إلا ما أحل الله فی کتابه ....)** همانطور که امام شافعی و بیهقی و ابن خرم می‌گویند هر دو روایت آن منقطع می‌باشند.

و بر فرض صحت آن، هیچ دلالتی بر عدم حجت بودن سنت را نمی‌رساند، بلکه مقصود حدیث این است که: منظور از (فی کتابه) آنچه که از طرف خدا وحی می‌شود می‌باشد – همانطور که بیهقی آن را می‌گوید – پس آنچه که از طرف خدا برای رسولش وحی می‌شود دو نوع است: یکی از آن خوانده می‌شود و دیگری خوانده نمی‌شود، در اینجا با کتاب آن را بیان کرده است که از قرآن عام‌تر می‌باشد.

در سنت هم استعمال کتاب با این معنی آمده است، در حدیثی که امام بخاریؒ بیان کرده است: آن زمان که پیامبرﷺ به پدر زناکننده‌ای که با آن مرد (همسر زن

زناکننده) در مقابل گوسفند و خادم صلح کرده بودند فرمود: **(و الذی نفسی بیده لا قضین بینکما بکتاب الله، الولیده و الغنم رد، و علی ابنک جلد مائة و تغریب عام، اغد یا انیس الی امراه هذا فان اعترفت فارجمها فغدا الیها فاعترفت فامر بها رسول الله ﷺ فرجمت، فجعل ﷺ حکم الرجم و التغریب فی کتاب الله، مما یدل علی ان المراد عموم ما اوحی الیه)**

قسم به آن کسی که جان من در دست اوست، به وسیلهٔ کتاب خدا بین شما حکم خواهد کرد، خادم و گوسفند که بر آن صلح کرده بودید مردود هستند، بر فرزند شما لازم و واجب است یکصد ضربه شلاق بخورد و یک سال تبعید شود، و ای انیس تا صبح با این زن باش اگر به زنا اعتراف کرد او را رجم و سنگ‌سار کن، تا صبح با او بود آن زن اعتراف کرد، پیامبر ﷺ دستور داد و رجم شد، پیامبر ﷺ حکم رجم و تبعید را در کتاب خدا قرار داد، این عمل روشن می‌سازد که مرا و مقصود عموم وحی خداوند است.

و حتی اگر قبول کنیم که منظور از کتاب قرآن است، آنچه که پیامبر ﷺ آن را حلال یا حرام کرده است و قرآن صراحتاً آن را بیان ننموده است در واقع آن حلال و حرام در قرآن هستند چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟﴾ الحشر: ۷ و چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: **(ألاأ عسی رجل یبلغه الحدیث عنی و هو متکی عن اریکته فیقول: بیننا و بینکم کتاب الله، فما وجدنا فیه حلالاً استحللناه و ما وجدنا فیه حراماً حرمناه، و ان ما حرم رسول الله ﷺ کما حرم الله)** رواه الترمذی و غیره.

آیا شایسته است مردی حدیثی از من به او برسد در حالی که بر بالش خود تکیه داده است و بگوید: میان ما و شما کتاب خدا وجود دارد، هر آنچه را در آن حلال دیدیم آن را حلال می‌شماریم و آنچه را حرام دیدیم حرام می‌شماریم، و در حقیقت هر چیزی را

که پیامبرﷺ آن را حرام کرده باشد مانند این است که قرآن آن را حرام کرده باشد و هیچ فرقی ندارد.

و اما روایت (**لایمسکنَّ الناسُ علیَّ بشیءٍ ....**) امام شافعی رحمه الله در مورد آن می‌گوید: این روایت از طاووس است و حدیثی منقطع می‌باشد.

و بر فرض اینکه این روایت صحیح باشد، معنی آن این نیست که تمسّک یا احتجاج به احادیث پیامبرﷺ حرام می‌باشد، بلکه منظور این است که پیامبرﷺ قدوه و اسوه و الگوی مردم است و خداوند چیزهایی را برای او اختصاص داده است که برای دیگران قرار نداده است، و یا اینکه چیزهایی را برای او مباح نموده است که برای دیگران مباح نیست، و چیزهایی را برای او حرام کرده است که برای دیگران حرام نمی‌باشد، پس معنی آن حدیث چنین می‌شود: نباید مردم به چیزهایی که حامی من هستند متمسک شوند و حکم من با حکم آنها فرق دارد، و نباید هیچ کس در این مسایل خود را با من مقایسه کند، چون در همهٔ این مسائل حکم کننده خداست، اوست که در بعضی از احکام میان من و شما مساوات قرار داده است و در بعضی دیگر فرق گذاشته است.

با این توضیح روشن می‌شود احادیثی که شبه‌اندازان آن را مطرح می‌کنند بعضی از آنها مورد تایید اهل علم نیستند و بعضی دیگر هم ثابت و صحیح می‌باشند ولی ادعای آنها را ثابت نمی‌کند، و در واقع این افراد که سنت پیامبرﷺ را ترک کرده‌اند و قرآن را در غیر جهت و صحیح خود تاویل می‌نمایند جز پیروی از هوا و هوس دلیل دیگری ندارند. خداوند راست می‌فرمایند:

﴿ فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا۟ لَكَ فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَآءَهُمْ ۚ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٠﴾ ﴾ القصص: ۵۰ «پس اگر (این پیشنهاد تو را نپذیرفتند و) پاسخت ندادند بدان که ایشان فقط از هواها و هوس‌های خود پیروی می‌کنند. آخر چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی است که (در دین) از

هوی و هوس خود پیروی کند، بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا (بدان شده) باشد؟! مسلماً خداوند مردمان ستم پیشه را (به سوی حق) رهنمود نمی‌نماید.»

شبه پنجم:

خلاصهٔ این شبه این است: پیامبرﷺ سنت نبوی را به عنوان قانون و دستور قرار نداده است و آن را به عنوان مصدر قانون برای دین توصیه نکرده است، به منظور قانون‌گذاری هیچ حرفی و یا فعلی را انجام نداده است، و پیامبرﷺ نخواسته است که غیر از قرآن مصدر و منشأ دیگری برای قانونگذاری وجود داشته باشد، بلکه تنها مصدر قانونگذاری نزد پیامبرﷺ و اصحاب فقط و به تنهایی قرآن بوده است، در زمان تابعین فتنه و بلای سنت مطرح شد و بیان کردند سنت هم مصدر قانون‌گذاری می‌باشد، که این کار و گفته باعث شد پشت دین شکسته شود، چون در واقع چیزی که در آن نبود وارد آن شد! و با وحی صحیح و خالص که قرآن است چیزی مخلوط و قاطی شد که وحی نبود بلکه کلام بشرد بود که همان سنت نبوی می‌باشد!! و ایشان برای این ادعای باطل دلایل زیر را مطرح می‌کنند:

١-پیامبرﷺ به اصحاب دستور دادند که قرآن را بنویسند و آنها را برای این کار تشویق نمود، ولی آنها را از نوشتن سنت نهی نمود ایشان می‌فرمایند **(لاَ تکتبوا عنّی، وَ مَن کتبَ عنّی غیر القرآن فَلیَمحه)** هیچ چیز را از من ننویسید، هر کس از من چیزی را غیر از قرآن نوشته است باید آن را پاک کند.

٢-صحابه‌ها دانستن که سنت قانون نیست لذا در نوشتن آن سستی کردند و آن را حفظ نکردند در حالی که به نوشتن قرآن اهتمام شدید و زیاد داشتند.

۳-صحابه‌های بزرگ از جمله خلفای راشدین روایت احادیث را مکروه می‌دانستند و مردم را از آن می‌ترساندند، حضرت عمرﷺ راویان حدیث را تهدید می‌کرد و بعضی از راویان حدیث را به خاطر روایت حدیث زندانی نمود.

رد این شبه و ابطال آن:

این شبهٔ را از چند جهت می‌توان رد کرد:

۱-اینکه آنها می‌گویند پیامبرﷺ از نوشتن احادیث نهی کرده و برای نوشتن و حفظ قرآن اصحاب را تشویق نموده است، حرفی است کاملاً نادرست و در واقع تدلیس و فریب است، بعضی حق را گفته و بعضی دیگر حق را پنهان کرده‌اند، شکی نیست که قرآن مجید عنایت و توجه خاصی به نوشتن و حفظ خود داشته است که این توجه برای سنت وجود ندارد، قرآن مصدر و منشأ اول دینی است، از سنت بلند مقامتر و مهم‌تر و مقدس‌تر می‌باشد، پس بیشتر جای اهتمام است، و اینکه اصحاب بیشتر از سنت به نوشتن و حفظ قرآن توجه کرده‌اند دلایل زیادی دارند از جمله: قرآن محدود به حدودی بود که بر قلب پیامبرﷺ نازل می‌شد در نتیجه نوشتن آن و تسلط بر آن آسان‌تر بود و برای نوشتن آن توانایی بیشتری داشتند، ولی سنت از اقوال و افعال پیامبرﷺ خیلی زیاد بود و شعبه‌های فراوانی که شامل کارهای روزمره و اقوال پیامبرﷺ می‌شد، که شامل بیست و سه سال زندگی پیامبرﷺ در میان اصحاب می‌شد، که این کار و نوشتن آن بسیار مشکل بود، به خصوص کسانی که نوشتن را می‌دانستند اندک بودند.

دلیل دیگر این است که نوشتن قرآن فرض و واجبی است که وحی بودن قرآن برای پیامبرﷺ با لفظ و معنی آن را حتمی و ثابت می‌کند. و روایت آن فقط، با معنی درست

نیست، اما سنت روایت کردن با فقط با معنی درست است و درست است که روایت‌کننده بگوید: همانطور که پیامبرﷺ می‌فرماید: و یا چیزی مشابهه این عبارت، در حالی که برای قرآن درست نیست.

یکی دیگر از دلایل این است، نویسندگان میان صحابه‌ها بسیار کم بودند، توان نداشتند هم سنت هم قرآن را با هم و هم زمان بنویسند، و اگر بین نوشتن قرآن و حدیث مختار می‌شدند قطعاً قرآن را انتخاب می‌کردند، تا آن را خیلی منظم و مطمئن و کامل و بدون نقص و بدون اضافه تحویل نسل آینده بدهند.

اما دلیل آنها مبنی بر اینکه رسولﷺ از نوشتن غیر قرآن نهی کرده است، و غیر قرآن هم سنت نبوی منظور است، این دلیل از چند جهت باطل و بی‌مورد است.

این حدیث که امام مسلم از ابی سعید حذری روایت کرده است: **(لاتکتبوا عنی، و من کتب عنی غیر القرآن فلیمححه)** (از من چیزی غیر از قرآن ننویسید، هر کس غیر از آن را نوشته است آن را پاک کند) این حدیث معلول است و امیر المومنین آن را معلول شمرده‌اند.

اگر از این مسائل بگذریم، پیامبرﷺ همانطور که از نوشتن نهی کرده است، از پیامبرﷺ اجازۀ نوشتن و امر به نوشتن آن شده است، به همین خاطر می‌گوییم استدلال آنها فریب و نیرنگ است و دلایل دیگر را می‌پوشانند آن صورتی که احادیث نهی را ذکر می‌کنند ولی به احادیثی که به نوشتن اجازه داده است اشاره نمی‌کنند. از جمله احادیثی که به نوشتن و اجازۀ آن اشاره دارند عبارتند از:

روز فتح مکه خطبه‌ای ایراد کردند و فرمود: **(ان الله حبس عن مکه القتل – او الفیل الشک من البخاری و سلط علیهم رسول الله و المومنون، و لما انتهی من خطبته جاء رجل من اهل الیمن فقال: اکتب لی یا رسول الله فقال رسول اللهﷺ اکتبوا لابی شاه).**

خداوند قتل و کشتار را از مکه نگه داشته است (و یا به روایتی از بخاری که در آن شک داشته است به جای قتل فیل را آورده است که پیامبر و مسلمانان بر آنها تسلط کامل داشتند) – زمانی که پیامبر از خطبه‌اش تمام شد مردی از یمن آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ این خطبه را برای من بنویس، پیامبر ﷺ فرمود برای ابوشاه بنویسید.

از احادیث دیگر که دلیل نوشتن احادیث را ثابت می‌کند. حدیثی است که از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: هیچ کس نسبت به احادیث حضرت رسول ﷺ بیشتر از من به آنها آگاهی نداشت جز عبدالله بن عمر رضی الله عنه چون او آنها را می‌نوشت و من نمی‌نوشتم و از عبدالله‌بن عمر روایت شده است که بعضی از اصحاب با او صحبت کردند و گفتند: شما هر چه را که پیامبر ﷺ می‌فرماید می‌نویسید، و رسول خدا ﷺ هم مثل ما انسان است عصبانی می‌شود و ممکن است چیزهایی را بگوید که شرعی نباشند، عبدالله‌بن عمر نزد پیامبر ﷺ رفت و جریان را به ایشان گفت، پیامبر ﷺ فرمود: **(اکتب، فوالذی نفسی بیده ما یخرج من فمی الا الحق)** بنویس، قسم به کسی که جان من در دست او است جز حق چیزی از دهان من خارج نمی‌شود.

که همهٔ این روایات صحیح می‌باشند، و روایات ضعیف هم زیادند، زمانی که میان روایات منع‌کننده و اجازه‌دهنده موازنه‌ای برقرار کنیم در می‌یابیم که احادیث اجازه‌دهنده بسیار زیاد هستند، ابوبکر خطیب رحمه الله روایات منع نوشتن احادیث را جمع‌بندی کرده است که جز حدیث ابی سعید حذری که بیان کردیم و امام بخاری آن را موقوف دانسته است همه ضعیف و موضوع هستند. در حالی که احادیث صحیح که اجازهٔ نوشتن را داده‌اند خیلی زیاد هستند که بعضی از آنها را ذکر نمودیم، یکی دیگر از این احادیث، این است که پیامبر ﷺ هنگام مرض الموت خود فرمودند: **(ائتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده)** قلم و کاغذی را بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید.

عالمان و دانشمندان برای جمع‌بندی میان احادیثی که از نوشتن نهی می‌کنند و میان احادیثی که اجازهٔ آن را می‌دهند چنین اجتهاد کرده‌اند و مهمترین نتیجهٔ آن به شرح زیر است:

الف: این موضوع نسخ شدن سنت به سنت است یعنی در ابتدا منع نوشتن آمد ولی بعداً به وسیلهٔ اجازهٔ نوشتن نسخ شدند، که جمهور علما این رای و نظر را قبول دارند. از جمله ابن قتیبه در کتاب تاویل مختلف الحدیث آن را بیان کرده است. و همچنین گفته‌اند که در ابتدا به این خاطر نوشتن سنت منع شد ترس التباس آن به قرآن وجود داشت هنگامی که این ترس و التباس برطرف شد اجازهٔ نوشتن آن صادر گردید.

ب: نهی به صورت مطلق و کلی نبود، بلکه منظور نوشتن قرآن و حدیث در یک صفحه بود، اما نوشتن آنها به صورت جداگانه اجازه داده شده بود.

ج: اجازهٔ نوشتن احادیثی به بعضی از اصحاب داده شده بود که آن را برای خود می‌نوشتند، و از اختلاط آن با قرآن کاملاً مطمئن بودند. و آرا و نظرهای دیگری نیز وجود دارد ولی آنچه واضح و روشن است این است که روایات اجازه‌دهنده در آخر آمده‌اند و در واقع آنها ناسخ هستند و جمهور علما بر این نظر می‌باشند.

با این توضیح استدلال آنها به حدیث ابی سعید خدری که آن را مهمترین دلیل و حجت خود می‌دانند باطل می‌شود و از بین می‌رود.

۲- اما ادعای آنها مبنی بر اینکه اصحاب از پیامبرﷺ گمان نموده‌اند که سنت شرع و قانون دین نیست در نتیجه از آن منصرف شدند و به نوشتن آن اهتمام و توجه نکردند و خود را به آن ملتزم نمی‌دانستند این ادعا دروغ و عناد است، کسی که از کتاب‌های حدیث و سنت و از تاریخ علوم و از آنچه که علما در موضع‌گیری امت مسلمان از سنت رسول خداﷺ نوشته‌اند آگاهی پیدا کند، علی‌الخصوص موقف و موضع‌گیری صحابه‌هاؓ از سنت رسولﷺ به خوبی

در می‌یابد که این ادعا دروغ است و از نهایت تکبر و غرور آنها تعجب می‌کند، و برایش روشن می‌شود که چگونه برای جلوه دادن برعکس کردن دلایل و درست کردن افترا تلاش می‌کنند. اصحاب پیامبرﷺ حریص‌ترین افراد برای توجه به اقوال و افعال پیامبرﷺ بودند و آن را حفظ می‌کردند و به آن عمل می‌نمودند. به طوری که حرص آنها به جایی رسید که از کوچک و بزرگ به آن عمل می‌کردند، آن را حفظ می‌کردند و آنها را عملی می‌نمودند. این عمر بن خطابؓ است که بخاری از آن روایت می‌کند و می‌گوید: من و یکی از همسایه‌هایم (از انصار از طایفه بنی امیه بنی زید از نواحی مدینه) بین خود نازل شدن احادیث پیامبرﷺرا تقسیم کرده بودیم به این صورت که هر زمان پیامبرﷺ حدیثی را می‌فرمود و من خبر می‌یافتم ایشان را مطلع می‌ساختم و اگر او اطلاع پیدا می‌کرد مرا خبر می‌داد، این کار جز اهتمام شدید برای شناخت سنت پیامبرﷺ و پیروی و التزام به آن چیز دیگری را نمی‌رساند.

اصحاب پیامبرﷺ برای اینکه یکی از احکام الهی بر ایشان روشن شود و از پیامبر سوال کنند مسافت‌های طولانی را می‌پیمودند.

امام بخاری از عقبهٔ بن حارث روایت می‌کند که زنی اطلاع یافت او و همسرش با هم شیر خورده‌اند، فوراً سوار اسب شد و از مکه بسوی پیامبرﷺ در مدینه رفت، زمانی که به پیامبر رسید حکم خداوند را در مورد کسی که با زنی ازدواج کند و نداند او خواهر رضاعی اوست و بعداً اطلاع پیدا کند و شیردهنده آنها را مطلع سازد حکم خدا چیست؟ پیامبرﷺ کیفیت و چگونگی آن را پرسید و توضیح داده شد، فوراً از همسرش جدا شد و با یکی دیگر ازدواج کرد.

اصحاب پیامبرﷺ خیلی حریص بودند که از همسران او دربارهٔ روش و سنت‌های او در خانه سوال و پرسش کنند و زنان هم به خانهٔ پیامبرﷺ می‌رفتند و از همسران او در مورد اخلاق و سیرهٔ ایشان سوال می‌کردند و در مورد چیزهایی که برای آنها پیدا می‌شد سوال می‌کردند. و این واقعه‌ها خیلی معروف و مشهور می‌باشد که نیازی به مثال و شاهد نیست. التزام صحابه‌ها به سنت و روش پیامبرﷺ به جایی رسید که آنها آنچه که پیامبر انجام می‌داد و یا چیزی را ترک می‌کرد طوری پیروی می‌کردند بدون اینکه از حکمت و فلسفهٔ آن پرسش کنند و یا حکمت آن را بدانند.

امام بخاری در صحیح خود از ابن عمرؓ روایت می‌کند: **(اتخذ رسول اللهﷺ خاتماً من ذهب تم بنذه النبیﷺ و قال: انی لن البسه ابداً فنبذ الناس خواتیمهم)**

پیامبرﷺ انگشتری از طلا را برای خود تهیه نمود، سپس آنرا دور انداخت و فرمود: هرگز آن را نخواهم پوشید، به تبعیت از ایشان همهٔ مردم انگشتری‌های خود را دور انداختند.

قاضی عیاض در کتاب خود به نام «الشفا» از ابی سعید حذریؓ روایت می‌کند قال: **(بینما رسول اللهﷺ یصلی باصحابه اذ خلع نعلیه فوضعها عن یساره فلما رای القوم ذلک القوا نعالهم فلما قضی صلاته قال: ما حملکم علی القاء نعالکم؟ قالوا یا رسول الله راینا ک القیت نعلیک، فقال: ان جبریل اخبر نی ان فیهما قذراً)**

زمانی که پیامبرﷺ با اصحاب نماز می‌خواند، در میان نماز کفش‌هایش را بیرون آورد و آنها را طرف چپ خود گذاشت، زمانی که مردم این عمل را مشاهده کردند، همگی کفش‌هایشان را بیرون آوردند و کنار گذاشتند، بعد از اینکه پیامبرﷺ نمازش را به اتمام رساند فرمود: چه چیزی باعث شد که کفشهایتان را بیرون بیاورید؟ گفتند: ای رسول خداﷺ شما را دیدیم که کفشهایت را بیرون آوردی، پیامبرﷺ فرمود: حضرت جبرئیل مرا مطلع ساخت که در کفش‌هایم کثافت وجود دارد.

ابن عبدالله در کتاب خود «جامع بیان العلم و فضله» از ابن مسعودﷺ روایت می‌کند: **(انه جاء یوم الجمعه و النبیﷺ یخطب، فسمعه یقول: اجلسوا فجلس بباب المسجد ای حیث سمع النبیﷺ یقول ذلک، فرآه النبیﷺ فقال: تعال یا عبدالله بن مسعود)**.

عبدالله بن مسعود روز جمعه‌ای وارد مسجد شد در حالی که پیامبرﷺ خطبه می‌خواند و در لحظهٔ ورود عبدالله بن مسعود فرمود بنشینید، عبدالله بن مسعود درب مسجد نشست، یعنی به محض اینکه شنید بنشینید نشست، پیامبرﷺاو را دید فرمود: بیا جلو ای عبدالله بن مسعود عشق و علاقهٔ اصحاب تا این اندازه به شناخت و پیروی از سنت پیامبرﷺ رسیده بود، و در تمام شرایط به آن ملتزم بودند و اوامر و نواهی ایشان را اطاعت می‌کردند، همانطور که عبدالله بن مسعود آن را انجام داد، بدون اینکه حکمت آن را بدانند، همانطور که در نماز کفش‌هایشان را در آوردند و یا انگشتری طلای خود را دور انداختند، همهٔ این کارها نشانهٔ اطاعت از پیامبرﷺ و نشانهٔ پیروی از سنت ایشان می‌باشد، همانطور که پیامبر می‌فرماید: **(خذوا عنی مناسککم)** عبادات خود را از من یاد بگیرید و از من پیروی کنید و یا می‌فرمایند: (صلوا کما رایتمونی اصلی) آنچنان که من نماز می‌خوانم به همان صورت هم شما هم نماز بخوانید و به من نگاه کنید. و یا می‌فرماید: (کل امتی یدخلون الجنه الا من ابی قالوا: یا رسول الله و من یابی؟ قال: من اطاعنی دخل الجنه و من عصانی فقد ابی) پیامبرﷺ فرمود: همهٔ امت من داخل بهشت می‌شوند، جز کسی که سر پیچی کند، اصحاب گفتند: ای رسول خداﷺ آن کسی که سر پیچی می‌کند کیست؟ پیامبرﷺ فرمود هر کس از من اطاعت و پیروی کند وارد بهشت می‌شود و کسی که از فرمان و دستور من اطاعت نکند سرپیچی نموده است.

و همچنین می‌فرماید: (اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعه و ان عبدا جشیاً فانه من یعش منکم فیسری اختلافاً کثیراً فعلیکم بسنتی و سنه الخلفاء المهدیین الراشدین تمسکوا و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثه بدعه و کل بدعه ضلاله ....)

شما را به تقوی و اطاعت و پیروی توصیه می‌کنم، اطاعت و پیروی داشته باشید با اینکه امیر شما فردی سیاه و خوش قیافه نباشد، اگر طول عمر کنید در آینده اختلاف‌های زیادی را می‌بینید، در آن موقع لازم است به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده ملتزم باشید، آن سنت‌ها را محکم و با چنگ و دهان بگیرید، و از چیزهای جدید که وارد دین می‌شوند خودداری کنید چون هر چیز جدیدی که وارد دین شود بدعت شمرده می‌شود و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است .....)

این احادیث تعداد کمی از احادیث زیاد پیامبرﷺ می‌باشد که موقف و موضع اصحاب را نسبت به سنت پیامبرﷺ را بیان می‌کند. که این موقوف و موضع‌گیری محکم و اهتمام ویژه و جدی اصحاب برای شناخت سنت رسول خداﷺ را نمایان می‌کند. و آنها ضمن پیروی از آنها برای تبلیغ این سنت‌ها نیز حریص بودند، آن هم به خاطر اطاعت از فرمان آن پیامبرﷺ بود که می‌فرماید: **(نضر الله امراً سمع مقالتی و وعاها فاداها کما سمعها، فرب مبلغ اوعی من سامع)** خداوند فردی را شاد و چهرهٔ او را نورانی کند که سخنان مرا گوش فرا دهد و آن را حفظ نماید و آنچنان که شنیده است همانطور آنها را بیان کند چون خیلی از کسانی که این سخنان را می‌شنوند از شنونده خوبتر و بهتر آن به یاد و حافظه می‌سپارد و آن راخوبتر حفظ می‌کند.

با بیان این احادیث نهایت دروغ دشمنان سنت نبوی و دشمنان خدا و رسول او در ادعای باطل ایشان روشن می‌شود.

۳- و اما ادعای آنها مبنی بر اینکه اصحاب والامقام پیامبرﷺ روایت حدیث را دوست نداشتند و حضرت عمرؓ راویان احادیث را تهدید می‌کرد و تهدید

خود را عملی نمود و سه نفر از اصحاب را به علت روایت زیاد احادیث زندانی کرد، این ادعایی است دروغ و به دروغ‌های قبلی اضافه می‌شود. و نوعی فریب و تدلیس می‌باشد.

اما اینکه اصحاب رضی الله عنهم روایت احادیث را مکروه و ناخوشایند می‌دانستند این سخن باطل و بی‌اساس است، حقیقت آن است که آنها به خاطر اینکه روایت حدیث مسئولیت بسیار بزرگ و خطیری بود از آن هراس داشتند و از وعید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به کسی که به دروغ بر او سخنی را درست می‌کند واهمه و ترس داشتند، آنجا که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند: **(من کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار)** هر کس به طور عمدی بر من دروغی ببندد و درست کند، جایگاه خود را در جهنم آماده کند.

اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میان دو مسئلهٔ مهم قرار داشتند، و نسبت به هر کدام حریص بودند، از یک طرف تبلیغ دین خدا برای کسانی که بعد از خود می‌آمدند، و از طرف دیگر بررسی و تحقیق شدید و محکم برای هر چه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کردند، به همین خاطر زمانی که یکی از آنها حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کرد رنگ صورتش تغییر می‌کرد و ترس وجود و درون او را فرا می‌گرفت، در واقع اصحاب به خاطر شدت ترس آنها از دروغ بستن به زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یا خطا و اشتباه در روایتشان از روایت کردن احادیث می‌ترسیدند، نه به خاطر اینکه سنت نبوی مصدر و منشأ قانون و تشریع نیست.

اما ادعای اینکه حضرت عمر رضی الله عنه ۳ نفر از اصحاب را زندانی کرد، آنها: عبدالله بن مسعود، ابوذر، و ابو درداء رضی الله عنهم بودند. این روایت روایتی باطل و دروغ می‌باشد و سخن خود را با دروغ آراسته‌اند، و بر زبان‌ها جاری شده است و در بعضی کتاب‌های احادیثی موضوع نوشته شده است، در واقع هر چه بر زبان‌ها جاری شود و یا هر چه در بعضی از کتاب‌ها نوشته شود صحیح نمی‌باشد. امام «ابن حزم» رحمه الله در کتاب خود به نام

«الاحکام» جواب این دروغ و ادعای باطل را داده است، و می‌فرماید: (و روی عن عهر انه حبس ابن مسعود، و آبادرداء، و اباذر من اجل الحدیث عن رسول الله ﷺ روایت شده که عمر ابن مسعود، ابو درداء و ابوذر را به خاطر روایت حدیث زندانی کرد، بعد از اینکه ابن‌حزم روایت را منقطع می‌داند و آن را صحیح نمی‌داند می‌گوید: این حدیث خیلی واضح و روشنی دروغ است، چون از دو حال خارج نیست: یا اینکه عمر رضی الله عنه اصحاب را متهم می‌ساخت، که این مطلب را هیچ کس تایید نمی‌کند و یا اینکه عمر از نفس احادیث و تبلیغ سنت نهی می‌کرد و آنها را به کتمان آن ملزم می‌نمود، که این کار خارج شدن از اسلام است، که خداوند امیر المومنین عمر رضی الله عنه را از همهٔ این کارها محفوظ نمود.

و این سخن را هیچ مسلمانی بر زبان نمی‌آورد، و اگر عمر آنها را زندانی کرده است و آنها هم متهم نباشند و بی‌گناه باشند، عمر به آنها ظلم کرده است! پس ادعاکننده برای مذهب فاسد خود که به این روایات دلیل می‌آورد کدام یک از این دو راه خبیث را اختیار می‌کند؟

شبهٔ ششم:

یکی دیگر از شبه‌های آنها این است که می‌گویند: میان قرآن و سنت در جاهای زیادی تعارض و تضاد مشاهده می‌شود. و برای این گمان بی‌اساس خود نتیجه‌گیری می‌کنند که هیچ دلیلی برای ملتزم شدن به احادیث نبوی وجود ندارد.

رد این شبه

علما و دانشمندان فاضل ما در مقابل این شبهٔ تعارضی ایستاده‌اند و آن را جواب داده‌اند، چه این تعارض به گمان آنها میان قرآن و حدیث باشد و چه میان احادیث با بعضی احادیث دیگر، از مثال‌های تعارضی و تضاد میان قرآن و سنت (به گمان آنها) این

است که: قرآن به خواندن آنچه که از قرآن ممکن باشد در نماز خوانده شود، قال الله تعالی: ﴿فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ المزمل: ٢٠ هر چه از قرآن برایتان ممکن بود بخوانید.

حدیث نبوی هم می‌فرماید: **(لاصلاة الا بفاتحة الکتاب)** جز با خواندن فاتحه نماز درست نیست.

در جواب می‌گوییم: این دو روایت هرگز تعارض و تضاد محسوب نمی‌شوند. بلکه این تخصیص عام است، این مسئله هم از بدیهیات علوم شریعت می‌باشد، امر قرآن عام است، سنت نبوی آن را خاص کرده است.

درست مثل آن است این قول خداوند **(و احل الله البیع و حرم الربا)** و خداوند معامله را حلال و ربا را حرام کرده است. این امر در مورد تمام انواع معامله عام است ولی حدیث نبوی می‌آید و انواعی از آن را تخصیص می‌کند، می‌فرماید (**الذهب بالذهب مثلاً بمثل و یداً بید و الفضل ربا الخ)** طلا به طلا درست مثل هم، دست به دست، و زیاده ربا محسوب می‌شود الی آخر حدیث، که هیچ تعارضی و تضادی وجود ندارد چون سنت بیان تفصیلی است برای آنکه در قرآن به صورت اجمال آمده است، همانطور که این آیه این مطلب را صراحتاً بیان می‌کند

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ النحل: ۴۴

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنها فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات دینی است).»

و از نوع دوم که تعارضی و تضاد حدیث با حدیث است، چیزی است که دربارهٔ سنت بودن وضو بعد از خوردن طعامی که با آتش پخته شده است می‌باشد، هر کس گوشت گوسفند را خورد وضو بگیرد و از هر چیزی که با آتش پخته شود وضو بگیرید،

سپس حدیث دیگری از پیامبرﷺ آمد که ترک وضو را برای هر چیزی که با آتش پخته شود را دستو داد، در این جا هیچ تضاد و تعارضی وجود ندارد، چون حدیث آخر ناسخ حدیث اولی شده است و آن را نسخ نموده است، سپس هیچ تعارضی وجود ندارد.

و مسائل زیادی وجود دارد که شبه را ایجاد می‌کند مانند استثناء خاصی از عام، مثل قوله تعالی

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ﴾ آل عمران: ٩٧

«و حج این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانای (مالی و بدنی) برای رفتن بدان‌جا را دارند.»

سپس حدیثی می‌آید تا حج زنان را به شرایطی مقید سازد، به این صورت که باید با زن محرمی وجود داشته باشد **(لایحل لامراه تومن بالله و الیوم الاخر ان تسافر سفراً یکون ثلاثه ایام فصاعداً الا و معها ابوها او ابنها او زوجها او اخوها او ذو محرم منها)**

برای هیچ زنی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد حلال نیست که سفری کند و این سفر سه روز و یا بیشتر طول بکشد مگر اینکه با یکی از محارم خود مثل پدر، پسر، همسر، برادر و یا یکی از محرم‌های دیگر با او باشد. این استثناء خاصی از عام است، و هیچ تعارض وجود ندارد.

این مسائل و غیره، علمای حدیث و سنت به بررسی و تدریس آن توجه خاصی نموده‌اند و تالیف‌های خاصی در این موارد نوشته‌اند و جواب آنها را داده‌اند.

شبهٔ هفتم:

می‌گویند: کسانی که سنت و احادیث پیامبرﷺ را از اصحاب و تابعین جمع کرده‌اند و حامل آن بودند، سربازان حاکمان و حلقه به گوش پادشاهان در زمان اموی‌ها

و عباسی‌ها بودند، آنها احادیثی را برای آنها درست می‌کردند که موافق میل و آرزوی آنها باشد و سبب استحکام پادشاهی آنها شود.

رد این شبه:

دکتر مصطفی السباعی علی‌رغم باطل بودن این ادعا در کتاب خود به نام «**مکانة السنة فی التشریع الإسلامی**» جواب آن را داده است و می‌گوید: دشمنان اسلام، مثل شیعه‌های تندرو، مستشرقین و ملحدین به این درک و فهم نرسیده و نخواهند رسید که راویان سنت چقدر حتی در زندگی عادی خود از دروغ دور بوده‌اند، و به این درک و فهم نرسیده‌اند که اصحاب چقدر ترس و خوف خدا را در دل داشته‌اند، و چقدر دروغ بستن به زبان پیامبرﷺ را ناپسند می‌دانستند و چقدر از این کار تنفر داشتند، حتی بعضی از آنها این کار را کفر می‌دانست، و کشتن آن را جایز می‌شمرد و توبهٔ آن را قبول نمی‌کردند. دشمنان دین اسلام عذر دارند! چون آنها این خصوصیات را در علما و دانشمندان ما درک نکرده‌اند، و کسی که به دروغ گفتن عادت پیدا کند گمان می‌برد مردم از او دروغ‌گوتر هستند، دزد این طور فکر می‌کند که مردم نیز مثل او دزد هستند، چه کسی است که در مورد قومی که بعضی از احکام آنها سنت را انکار می‌کردند علیه آنها به پا خواستند و بعضی از آنها به خاطر این اعتراض و مقابله با آنها دچار شکنجه و ناراحتی شد، چون از حق حمایت کرد، چه کسی می‌گوید: اینها دروغ گفتن را برای خود به زبان پیامبر اسلامﷺ مباح دانسته‌اند تا چیزی که از سنت نیست به آن اضافه کنند.

بله قومی که در حکم و قضاوت خود بر مردم و رجالی که احادیث را روایت کرده‌اند هیچ چیزی را جز حق در نظر نمی‌گیرند، نه پدر نه پسر نه برادر نه دوست و نه استاد و پیروی باعث عدول از حق نمی‌شود، این عنوان و نشانهٔ دیانت صحیح و پاکی و

امین بودن آنهاست، و نشانهٔ این است که حافظ سنت نبوی شریف هستند و نشانهٔ این است که سنت نبوی نزد آنها از آباء و اجداد و اولاد و نوه‌ها مهمتر و با ارزشتر می‌باشد، آنها در تقوی و صداقت و امامت ضرب‌المثل بودند. این شما و این مثال‌هایی از پاکی و نزاهت آنها در مورد حکم بر رجال و مردانی که احادیث را روایت کرده‌اند:

۱-کسانی که شهادت و روایت پدران خود را رد کرده‌اند:

امام علی بن المدینی در مورد پدرش از او سوال کردند فرمود: از غیر من در مورد او پرسش کنید، دوباره مساله را از او پرسیدند، سکوت کرد و مدتی خاموش شد سپس سرش را بلند کرد و گفت: مسئله حساسی است و در مورد دین می‌باشد، ایشان ضعیف هستند.

۲-کسانی که پسران خود را تجریح و شهادت و روایت آنها را رد کرده‌اند: امام ابو داود سجستانی صاحب کتاب «السنن» فرمود: پسرم عبدالله دروغگو است، امام ذهبی در مورد پسرش به نام ابوهریره می‌گوید: او قرآن را حفظ کرد، بعداً از آن غافل شد تا اینکه از یادش رفت.

۳-کسانی که برادران خود را تجریح کرده‌اند:

زیدبن انیسه گفت: از برادرم یحیی حدیثی را روایت نکنید چون مشهور به دروغگویی است.

٤-کسانی که بعضی از نزدیکان و خویشاوندان خود را تجریح کرده‌اند:

ابوعروبه الحرانی: امام ذهبی در شرح حال حسین بن ابی السربی عسقلانی ابن عروبه گفت: او دایی مادرم است و دروغگو می‌باشد.

۵-کسانی که دامادها و دختران خود را تجریح کرده‌اند:

شعبه‌بن الحجاج گفت: اگر قرار بود از کسی حمایت و دفاع کنم از هشام بن حسان حمایت می‌کردم چون او داماد من است، او حافظه نداشت.

٦-از کسانی که استادان خود را دوست نداشتند:

امام ابن ابی حاتم از عبدالرحمن بن مهدی روایت می‌کند و می‌گوید:

روزی نزد شعبه اختلاف پیدا کردند، گفتند: بین ما و خودت حکمی را تعیین کنید، گفت: من به یحیی بن سعید القطان راضی هستم، پیوسته ماندیم تا یحیی آمد، مساله و حکمیت را به او سپردند، او هم بر ضد شعبه که استاد او بود قضاوت کرد، نزد او درس خوانده بود و نزد او درس را به اتمام رسانده بود، شعبه به او گفت: هیچ کس مثل شما انتقاد نمی‌کند.

ابن ابی حاتم گفت: این نهایت قدر و منزلت برای یحیی‌بن سعید قطان می‌باشد، چون شعبه میان اهل علم او را برای حکمیت انتخاب کرد، ولی عدالت و قاطعیت او در دین و ایمان به جایی رسیده بود که ضد شعبه که استاد و معلم او بود قضاوت کرد. و نزاهت و پاکی ائمهٔ حدیث به جایی رسیده بود که آنها شفاعت برادران خود را برای اینکه از تجریح آنها سکوت کنند قبول نمی‌کردند، چطور آنها واسطه و شفاعت را قبول می‌کنند در حالی که آنها پسران، پدران و برادران خود را تجریح می‌کردند، چون از آنها مسائلی را مشاهده کرده بودند که سزاوار این تجریح و طعنه بودند.

اما موقف و موضع‌گیری صحابه‌ها و تابعین بعد از آنها از ائمهٔ اسلام در مورد حاکمان و امیران آن وقت و زمان مثال‌های زیادی وجود دارد و برای نمونه موقف و موضع ابی سعید حذری در مورد مروان استاندار مدینه و موقف و نظر ابن عمر در مورد حجاج و موقف امام زهری در مورد هشام بن ملک اموی نمونه‌های بارز و روشنی هستند و کسان دیگری غیر از آنها بسیار زیادند.

شبهٔ هشتم:

این شبه در مورد اختلاف محدثین در مورد اعتماد و ضعیف شمردن رجال احادیث است.

فرصت‌طلبان و شبه‌اندازان اختلاف علمای حدیث‌شناس را در مورد اعتماد کردن و یا تضعیف شمردن افراد و راویان احادیث را عیب و ایراد و منهجشان شمرده‌اند، و نتیجه‌گیری می‌کنند که ممکن است کسی را مورد اطمینان قرار دهند در حالی که مورد اطمینان نیست، و کسی دیگر را ضعیف بشمارند در حالی که ضعیف نیست، در نتیجه احادیثی را صحیح می‌شمارند که به درجهٔ صحیح نرسیده است، به همین خاطر بسیاری از احادیث را صحیح قلمداد کردند در حالی که صحیح نبودند.

رد این شبه:

آنچه که حدیث‌شناسان از قواعد و اصول ثابت برای اعتماد و اطمینان از راویان حدیث و یا تضعیف آنها ادعای شبه‌اندازان را باطل می‌کند. آنها از روی هوا و هوس در مورد عدالت و یا عدم عدالت آنها صحبت نکرده‌اند، بلکه این کار را فقط به خاطر خدا و به خاطر دین کرده‌اند، به همین خاطر این گفتهٔ آنها خیلی زیاد است که می‌گویند: این علم دین است دقت کنید که دین خود را از چه کسی می‌گیرید.

علم بسیار بزرگی پیدا شده است و قواعد و پایه‌ها محکمی برای آن گذاشته شده است. و مقیاس و معیار دقیقی برای آن گذاشته شده است که احوال و اوضاع راویان از جهت اطمینان و یا تضعیف آنها کنترل می‌شود. که آن هم «علم جرح و تعدیل» نام دارد، که در میان هیچ ملت و امتی نظیر و شبیهی ندارد.

کسی که کتاب‌های علوم حدیث را مطالعه کند، در مقابل این علم دقیق و مهم مات و مبهوت می‌شود، علمی که امکان ندارد تالیف و پیدا شدن آن به صورت تصادفی و یا

اینکه بدون هدف باشد، بلکه برای این علم زحمت‌های فراوانی کشیده شده است، و خستگی‌های فراوانی را متحمل شده‌اند شب زنده‌داری‌های زیادی برای آن کشیده شده است تا به اوج خود رسیده است.

از این علم سه سوال پیدا می‌شود که از خلال آن فاسد بودن و باطل بودن این گمان روشن می‌شود:

اولاً: آن راوی و روایت‌کننده‌ای که حدیثش قبول می‌شود کیست؟

دوماً: چگونه و چطور به آن اطمینان و اعتماد می‌شود؟

سوماً: زمانی که بین اطمینان و تضعیف تعارضی باشد چاره چیست و چه چیزی باعث این تعارضی شده است؟

جواب این سوال‌ها:

اولاً: حدیث‌شناسان صفات معین و مشخص را تعیین کرده‌اند که هر زمان این صفات در فردی معین همزمان جمع شوند روایت او قبول است و به حدیث او استدلال می‌شود.

ابن صلاح ﷺ می‌گوید: جمهور ائمهٔ حدیث و فقه اتفاق نظر دارند و اجماع کرده‌اند که راوی حدیث زمانی به روایتش استدلال می‌شود که عادل و دارای حافظهٔ خوب و هوشیار باشد. و به طور مفصل باید راوی حدیث مسلمان، بالغ، عاقل، و از اسباب فسق و چیزهایی که مروت و جوانمردی را از بین می‌برد در امان باشد، هوشیار باشد و دچار غفلت نگردد، دارای حافظهٔ خوب باشد، برای نوشته‌هایش بسیار با دقت و هوشیار باشد. و اگر چنانچه حدیث را با معنی روایت می‌کند علاوه بر شرایط ذکر شده باید به آنچه باعث تغییر در معنی می‌شود عالم و آگاه باشد.

این ثقه و اطمینانی است که روایتش قبول می‌شود، و آن است که دو شرط عدالت و حافظه را جمع کرده است.

دوماً زمانی به راوی حدیث اطمینان می‌شود که عدالت او در میان مردم پخش شده باشد، و یا اینکه در میان اهل علم به خیر و نیکی شهرت داشته باشد، و یا اینکه یک فرد عالم و دانشمند یا بیشتر ایشان را تایید و عدالت ایشان را قبول کنند. و حافظه و هوشیاری او به وسیلهٔ مقایسه کردن روایت او با روایت کسانی که مورد اعتماد و باور هستند معلوم و مشخص می‌شود.

عدالت راوی قبول می‌شود با اینکه دلایل این عدالت هم بیان نشوند، چون اسباب عدالت زیاد هستند و ذکر و بیان آنها زحمت و ناراحتی فراوانی دارد.

اما تجریح راوی و تضعیف او جز با ذکر دلیل قبول نمی‌شود، چون تجریح راوی با یک چیز حاصل می‌شود، و ذکر و بیان آن شقتی ندارد. با اینکه مردم در مورد اسباب و علل آن اختلاف نظر دارند.

سوماً: زمانی که در مورد یک راوی معین در مورد عدالت و یا تضعیف آن اختلاف وجود داشت، تضعیف آن انتخاب می‌شود به شرطی که توضیح داده شود، با اینکه کسانی که او را عادل می‌دانند زیاد باشند و جمهور علما نیز این نظریه را قبول دارند. چون کسی که به علم جرح آشنایی دارد از کسی که به عدالت آگاهی دارد علم بیشتری دارد که او از آن خبر ندارد کسی که از عدالت راوی بحث می‌کند ظاهر حال او را می‌بیند، ولی کسی که عیب و ایراد راوی را بررسی می‌کند از درون او خبر می‌دهد. که این یک شرط مهمی می‌باشد. حدیث‌شناسان عیب و جرح راوی را قبول نمی‌کردند مگر اینکه کاملاً توضیح داده شود و آن را کاملاً بیان کنند.

دکتر نور الدین عتر می‌گوید:

این قاعده به صورت کلی جرح راوی را هنگام تعارض مقدم نمی‌شمارد، در بسیاری از جاها حدیث‌شناسان عدالت راوی را بر جرح آن هنگام تعارض مقدم نموده‌اند، پس می‌توانیم بگوییم: این قاعده مقید به شرایط زیر می‌باشد:

۱- جرح باید روشن و توضیح داده شود، و شامل تمام شرایط باشد.
۲- جرح‌کننده نباید فردی متعصب نسبت به فرد مجروح باشد و یا در تجریح نمودن او سخت‌گیری کند.
۳- کسی که عدالت راوی را ثابت می‌کند باید بیان کند که هر گونه جرح و عیبی از راوی دور است و ادعای خود را با دلیل ثابت کند.

و این دلالت دارد بر اینکه اختلاف انتقادکنندگان به جرح و تعدیل می‌انجامد، به همین خاطر امام ذهبی که در نقد رجال حدیث واقعاً اهل تحقیق و بررسی می‌باشد می‌گوید: هرگز دو نفر از حدیث‌شناسان به این حالت نرسیده‌اند که ضعیفی را مطمئن و مورد اعتماد قرار دهند و یا اینکه فردی مطمئن و عادلی را ضعیف و غیرمطمئن شمارند، چون هر زمان روایت‌کنندهٔ ضعیفی مورد اطمینان قرار گیرد، اطمینان از آن فقط به خاطر ظاهر آن بوده است.

حافظ ابن حجر می‌گوید: جرج بر تعدیل مقدم است، و جماعتی این مطلب را به مطلقی گفته‌اند، ولی کسی که اسباب آن را خوب می‌داند باید آنها را بیان کند، چون اگر بیان نشود بر کسی که عدالت او ثابت شده است مقدم نمی‌شود، ولی اگر از طرف کسی که به اسباب جرح عالم نباشد صادر شود به آن اعتبار نمی‌شود. هر زمان کسی که تجریح شده است از شرایط عدالت خالی و تهی باشد جرح در مورد آن قبول می‌شود، به شرطی که این نظر را کسی صادر شده باشد که به اسباب جرح شناخت کامل داشته باشد.

اگر در راوی عدالت وجود نداشته باشد در شرایط مجهول قرار می‌گیرد و اعمال قول مجروح از اهمال آن بهتراست. همانطور که واجب است هنگام اختلاف حال راوی تجریح و تعدیل شده بیان شود، چون این شرح حال باعث نشانه‌هایی می‌شود که هنگام اختلاف در توثیق و تضعیف به ترجیح یکی از آنها کمک می‌کند.

امام ذهبی در مورد اقسام کسانی که در مورد رجال حدیث از جهت سخت‌گیری، یا میانه‌روی، و یا اعتدال در جرح و تعدیل سخن می‌گویند، می‌فرماید:

۱-قسمتی از این افراد در جرح افراد سخت‌گیر هستند، برای تعدیل ثابت و پابرجا می‌باشند، با دو غلط و یا سه غلط از راوی چشم‌پوشی می‌کنند و این زمانی است که از فردی مطمئن باشند، اما زمانی که مردی را تضعیف کنند، دقت کن و ببین که آیا با این تضعیف او دیگران هم موافق هستند یا خیر؟ اگر موافق او بودند و هیچ یک از ماهران او را تعدیل نمی‌کردند پس او ضعیف است، و اگر یکی از آنها او را مطمئن و معتبر می‌دانست در مورد او گفته‌اند: تجریح او بدون توضیح قبول نمی‌شود، یعنی کافی نیست مثلاً این معنی بگوید او ضعیف است، و سبب و دلیل ضعف او بیان نشود و دیگران او را مطمئن و عادل بدانند، امثال این افراد بر صحت حدیث آنها توقف می‌شود و به حدیث حسن نزدیکتر هستند. ابن معین، ابو حاتم و جوزجانی سخت‌گیر هستند.

۲-قسمتی هم در مقابل این گروه (اول) هستند، مانند ابوعیسی الترمذی ابو عبدالله حاکم، و ابوبکر بیهقی که سهل‌انگار هستند.

۳-و قسمتی هم مانند امام بخاری، احمدبن حنبل، ابی زرعه، ابن عدی معتدل و با انصاف هستند.

باید بدانیم که حدیث‌شناسان در مورد توثیق و تجریح و تصحیح و تضعیف همین‌طور و کورکورانه قدم بر نداشته‌اند، بلکه طبق قواعد و مقرراتی محکم و مطمئن پیش رفته‌اند، به همین خاطر این احکام در نهایت دقت ظاهر شده‌اند، میان همدیگر کاملاً توافق و اتحاد وجود دارد و هیچ گونه تضاد و شذوذی در آن دیده نمی‌شود، دارای انسجام کامل و بدور از هر تباینی می‌باشد، و هیچ کس نمی‌تواند یک نقد علمی و درستی را متوجه آن سازد. و این شهادت یکی از مستشرقین که دکتر نورالدین عتر در

این مورد آن را نقل می‌کند و آن «لیوبولد فایس» گفت: «ما از حد و مرز این کتاب تخطی کرده‌ایم، هنگامی که به صورت تفصیل در مورد روش‌های دقیقی که محدثان اولیه جهت اثبات صحیح بودن هر حدیث، زیاده‌گویی می‌کنیم. و برای آنچه که ما در صدد آن هستیم، کافی است که بگوییم: از این روش‌ها علم جداگانه و کاملی به وجود آمد که تنها هدف آن، جستجوی معانی احادیث پیامبر و شکل و طریق روایت آنها بود.

در حقیقت این علم از لحاظ تاریخی قادر است که سلسله پیوسته‌ای را برای شرح حال مفصل تمامی کسانی که راوی یا محدث هستند، بیابد. شرح حال تمامی مردان و زنانی که تابع بررسی دقیق همه جانبه بودند. و اینها فقط زمانی مورد اطمینان محسوب می‌شوند که زندگی و طریقهٔ روایت آنها، دقت مدارانه باشد. بنابراین کسی که امروزه بر صحت حدیثی یا تمام احادیث اعتراض کند، این چیزی که او باید ثابت کند».

شبهه نهم:

همچنین از جمله شبهات آنها این است که نقد محدثان منحصر به نقد اسناد است و شامل نقد متن احادیث نمی‌شود.

گاستون ویت می‌گوید: «محدثان سنت را به درستی می‌آموختند و این آموزش فقط متوجه سند و شناخت راویان و دیدار آنها با هم و شنیده‌های بعضی از آنها از همدیگر می‌شد». سپس می‌گوید: راویان حدیث را به طور شفاهی برای ما نقل می‌کنند و حافظان این احادیث آن را جمع و تدوین کرده‌اند. و این راویان متن حدیث را نقد نکرده‌اند و ما مطمئن نیستیم این حدیثی که به ما رسیده است. همان طوری بوده که پیامبرﷺ ذکر کرده و راویان با حسن نیت خود در اثنای روایت چیزی را به آن نیافزوده‌اند».

رد این شبهه:

عالمان حدیث اهتمام کامل به آموختن متن حدیث داشتند. و حق آن را ادا کردند. و نهایت سعی خود را در توجه به احادیث می‌کردند. به گونه‌ای که بیشتر از آن نمی‌توانستند.

در حقیقت هدفی که آنها در آموختن اسناد و نقد آنها داشتند همان جدا کردن احادیث صحیح و ضعیف و حمایت از حدیث در مقابل چیزهایی بیهوده و تقلبی بود. که اینها رابطه محکمی را با نقد متن داشت.

و همچنانکه بیان کردیم، اعتماد کردن به راوی فقط با اثبات عدالت و ثبت کردن او تمام می‌شود. و صحت ثبت کردن روایت‌های راوی فقط با مقایسه آن با روایت‌های راویان مورد اعتماد شناخته می‌شود. آنچه که نزد محدثان ثابت و بی‌مناقشه است این است که صحت اسناد حدیثی ضرورتاً به معنای صحت حدیث نمی‌باشد. چون از جمله شروط حدیث صحیح این است که حدیث شاذو معلل نباشد و شاذو معلول بودن در سند می‌آیند، همچنان که در متن نیز می‌آیند. چون گاهی اسناد حدیثی صحیح بوده ولی در متن آن علت مردودی باشد که صحت حدیث را لکه‌دار کند. و همچنین شاذ بودن نیز این گونه است. و بدین ترتیب بررسی آنها محدود به سندها نبود. و آنها در علل متن‌ها و شذوذ آنها تحقیق می‌کردند و تحقیقات خود را در مورد علل (نقص حدیث) و شذوذ (نادر و بی‌قاعده بودن حدیث) در کتاب‌هایی به اسم «العلل» جمع‌آوری می‌کردند. که این کتاب‌ها بسیار می‌باشد.

و بدین ترتیب علومی ایجاد شد که به بررسی اسناد اکتفا نمی‌کرد بلکه به بررسی اسناد و متن احادیث با هم می‌پرداخت. از جمله: حدیث مقلوب، مضطرب، مدرج، معلل، مصحف، موضوع و احادیثی که بسیار مورد اطمینان باشند (متواتر).

همچنان که علومی ایجاد شد که به بررسی متن، به ویژه متن‌های غریب‌الحدیث، اسباب ورود احادیث ناسخ و منسوخ آنها، مشکل و محکم آنها می‌پرداختند.

و در این مورد محدثان تلاش بی‌نظیری کرده‌اند. از جمله تلاش‌های آنها در بررسی متون احادیث این است که نشانه‌ها و ضوابطی را وضع کردند تا بدون مراجعه به سند حدیث جعلی بودن ان را فهمید از جمله این نشان‌ها و ضوابط:

۱-رکیک بودن لفظ حدیث: کسی که از زبان عربی آگاهی داشته باشد، در می‌یابد که ممکن نیست با وجود اصرار راوی این لفظ رکیک از سخنان پیامبرﷺ باشد در غیر این صورت محور رکیک بودن براساس معنی است. هر چند که کلمه رکیکی در الفاظ آن نباشد.

۲-اگر حدیث با نص قرآن یا سنت متواتر مخالف باشد: حدیثی که مخالف نص قرآن باشد مثل حدیث «**مقدار الدنیا و انها .... آلاف سنة**» «عمر دنیا هزار سال است».

﴿ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى ۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَآ إِلَّا هُوَ ۚ ثَقُلَتْ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ۗ يَسْـَٔلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِىٌّ عَنْهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ ﴾ الأعراف: ۱۸۷ «راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی قیامت رخ می‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد. برای آسمان‌ها و زمین سنگین و دشوار است. قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سر تان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از قیامت باخبری؟ بگو: اطلاع از آن، خاص پروردگارم است».

و احادیثی که مخالف سنت می‌باشند مانند: احادیثی که در مدح نام‌های محمد و احمد آمده است و می‌گوید کسی که این نام‌ها را داشته باشد وارد جهنم نمی‌شود، در حالی که جهنم نرفتن به اسامی و القاب نیست بلکه به ایمان و عمل صالح می‌باشد.

۳-احادیثی که مشتمل بر گزافه‌گویی و زیاده‌روی باشند. در مورد ثواب زیاد برای کارهای کوچک یا عذاب زیاد برای کارهای کوچک مثل حدیث من قال: «**لا اله الا الله، خلق الله من تلک الکلمة طائراً له**» «کسی که لا اله الا الله بگوید خداوند از آن کلمه پرنده‌ای برای وی درست می‌کند».

دکتر صبحی صالح مولف کتاب «علوم حدیث و اصطلاحات آن» با تاکید در مورد عدم تفرقه میان محدثان در مورد سند و متن حدیث می‌گوید: «بر ماست که مرتکب حماقت پیوسته مستشرقان و دانشجویان فریب خورده به علم «سودمند»شان بشویم. حماقتی که در مورد حدیث نبوی نیز مرتکب شده‌اند. چون میان سند و متن فاصله انداخته‌اند. مثل فاصله انداختن میان دو دشمن که هیچگاه همدیگر را ملاقات نمی‌کنند یا فاصله انداختن میان دو هوو که هیچگاه با هم جمع نمی‌شوند. پس معیارهای محدثان در مورد سند حدیث فقط زمانی از معیارهای آنها در مورد متن جدا می‌باشد که براساس توضیح یا فصل‌بندی و تقسیم باشد و گرنه سند صحیح غالباً منتهی به متن صحیح می‌شود. و غالباً متن معقول و منطقی که مخالف حس سلیم نباشد، از راه درست منحرف نمی‌شود».

علمای حدیث رحمهم الله متن حدیث را خیلی خوب آموخته بودند، به طوری که با نگاهی به مولفات آنها اندازه آن فهمیده می‌شود و میراث عظیمی را از خود به جای گذاشتند که پرتو آن تا نسل‌های زیادی جریان داشت. و انسان‌های منصف به آن اعتراف می‌کنند. پس گفته گاستون ویت و کینه‌توزانی که شر را برای دین استوار ما می‌خواهند، بی‌ارزش و اعتبار می‌باشد. الحمدلله ما مسلمانان به علمای گرامی خود اعتماد و سعی و تلاش

آنها را ارج می‌نهم. و از تلاش‌هایی که در خدمت سنت پیامبر اکرمﷺ بذل نمودند. تشکر می‌کنیم. و به سالم بودن روش و استقامت آنها شهادت می‌دهیم. و اصلاً به طعنه طعنه زنندگان یا سخن کینه‌توزان در مورد آنها توجه نمی‌کنیم. بلکه سخنان آنها را کشف و حیله‌های آنها را رد و اثر آن را پاک می‌کنیم.

و الله متعال صادقانه فرموده است:

﴿ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ ﴾

الأنبياء: ۱۸

«بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم و حق مغز سر باطل را از هم می‌پاشد. و باطل هر چه زودتر محو و نابود می‌شود. وای بر شما به سبب توصیفی که می‌کنید».

شبهه دهم:

مک دونالد مستشرق و سایر مستشرقین می‌گویند: «هیچ یک از حقایق تاریخی مبتنی بر احادیث نیستند. بلکه احادیث تنها ثبت آشفته و پر اشتباه تاریخی هستند. که بر جعل حدیث دلالت می‌کند».

رد این شبهه:

کسی که احادیث نوشته شده مخصوصاً «صحیحین» را مطالعه می‌کند، انبوه بی‌شمار احادیث نبوی که بیانگر حوادث تاریخی گذشته مثل داستان‌های انبیاء و امت‌های پیشین و شروع خلقت هستند را می‌یابد. همچنانکه احادیث زیادی را که بر اموری که در آینده اتفاق می‌افتند، می‌یابد. مثل حدیث‌هایی در مورد فتنه‌های آینده و غیره که بسیاری از این احادیث صحیح و ثابت بوده‌اند و امت آن را قبول کرده و محتوای آن را تصدیق کرده‌اند. و به همه آن ایمان آورده‌اند چون همان چیزی که رسول اللهﷺ با آن سخن

گفته خداوند متعال در مورد آن فرموده است: ﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ ۝٣ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَىٰ ۝٤ ﴾ النجم: ٣ – ٤ » «و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گویند آن جز وحی و پیامی نیست، که به او وحی می‌شود».

و علمای امت در بیان حقایق تاریخی و اثبات آنها بر این احادیث تکیه کرده‌اند و حتی بعد از قرآن کریم آن را قویترین دلیل می‌دانند. و به همین خاطر کتاب‌های سیره و تاریخ از این احادیث پر است. و در بسیاری از اخبار اهل کتاب بر آن حکم کرده‌اند. پس آن چیزهایی که مؤید آنها حدیث نبوی باشد را قبول و مخالف آن را ردّ می‌کردند. و در آنچه که شاهدی از قرآن و سنت نداشت، توقف می‌کردند. حافظ بن حجر در فتح الباری در معنای این حدیث پیامبرﷺ گفته است: «**تصدقوا اهل الکتاب و لا تکذبوهم**» «یعنی وقتی از اهل کتاب خبری محتمل را به شما دادند که در واقع صادق نباشد، شما آن را تکذیب می‌کنید یا خیر در واقع دروغ نباشد، شما آن را تصدیق می‌کنید، در این صورت شما به سختی می‌افتید. نهی در مورد تکذیب آنها که مخالف شریعت ما باشد نیامده و همچنین در مورد تصدیق آنهایی که موافق شریعت ما باشد. نیامده است». اصحاب پیامبرﷺ در بیان حقایق تاریخی و تایید آنها به کتاب (قرآن) و سنت استناد می‌کردند. بخاری از سعید بن جبیر روایت کرده است که: «به ابن عباس گفتم: نو فای بکالی فکر می‌کند که موسی همان موسی بنی اسرائیل نیست بلکه موسی دیگری است. ابن عباس گفت: دشمن خدا دروغ گفته است ابی بن کعب از پیامبرﷺ روایت می‌کند که: «موسی نبی به عنوان سخنران در میان بنی اسرائیل ایستاده بود و از مردم پرسیده شد که چه کسی داناترین است؟ موسی جواب داد که من داناترینم و خداوند وی را سرزنش کرد که چرا دانایی را به من نسبت نداده است، پس خداوند متعال به او وحی کرد که بنده‌ای از بندگان من در جامعه بحرین از تو داناتر است....»

ابن عباس ﷺ بر صدق این خبر و حقیقت بودن آن به حدیث پیامبرﷺ استدلال کرده است و نوفا نیز برای کذب آن به حدیث استدلال کرده است. در حالی که آنچه ابن عباس روایت کرده حقیقت تاریخی است که حدیث بر آن دلالت می‌کند.

علاوه بر این کسانی هستند که برای خاموش کردن نزاع اختلافات حقیقت تاریخی به احادیث پناه می‌برند. همچنان که در احکام نیز به آن پناه می‌برند.

بخاری در حدیثی که سند آن به ابن عباسﷺ می‌رسد روایت کرده است که: ابن عباس و حُر بن قیس بن حصن فزاری در مورد همراه حضرت موسی جر و بحث می‌کردند. ابن عباس گفت: صاحب و همراه وی خضر بوده است، در این حال ابی بن کعب از کنار آنها گذشت، ابن عباس او را فراخواند و گفت: من و این دوستم در مورد همراه حضرت موسی، همان کسی موسی همراهی وی را خواست، جر و بحث می‌کردیم. آیا تو از پیامبرﷺ چیزی در مورد او شنیده‌ای؟ جواب داد بله، از پیامبرﷺ شنیدم که می‌گفت: «در حالی که موسی میان جمعی از مردم بنی‌اسرائیل ایستاده بود، مردی نزد وی آمد....»

بنابراین بعد از رد این شبهاتی که مستشرقان و پیروان آنها وارد کرده‌اند، یقیناً دانستیم که آنها خیلی زود تمام طعنه‌هایی که متوجه سنت نبوی و همچنین متوجه روش نقد محدثان کرده بودند به شکست انجامید. و عیب این مستشرقان و نقص روش علمی‌شان در تحقیق آشکار شد.

پایان کتاب:

به پایان این کتاب رسیدیم و چیزی که در خلال این کتاب می‌خواستم، این بود که شبهات مستشرقین و پیروان آنها را بیان کنم و سپس آنها را رد و تکذیب کردم و در فصل اول این کتاب از تعریف لغوی سنت و تعریف اصطلاحی آن از نظر فقهاء و

اصولیین و محدثان سخن گفته‌ام و در فصل دوم از مفهوم خاورشناسی و مهمترین هدف‌های آنها سخن گفته‌ام. و در فصل سوم از شبهات این مستشرقان و کسانی که در رکاب آنها هستند، سخن گفته‌ام و این مهمترین موضوع کتاب است که با رد و تکذیب هر شبهه‌ای از شبهات آن به کتاب کمال بخشیدیم. و در خلال این کتاب حقایق و نتایج بسیاری در مورد سنت نبوی و همچنین این خاورشناسان و پیروان آنها برایم روشن شد.

اول: حقایق و نتایج در مورد سنت نبوی:

١-امت اسلامی از آغاز عهد روایت حدیث عنایت خاصی به حفظ آن داشتند. و علما در این مورد از هیچ تلاش فروگذاری نکرده‌اند.

٢-هدف بزرگی که علم مصطلح الحدیث یا علوم حدیث به خاطر آن شکل گرفت، همان مراقبت از حدیث نبوی که پس از قرآن بزرگترین منبع اسلامی است، می‌باشد.

٣-قواعد علوم حدیث قواعد نقد همه جانبه است که تمامی جوانب حدیث را با دقت کامل بررسی می‌کند.

٤-تلاش محدثان در زمینه اجرای روش نقد در رسیدن به هدف حفظ حدیث نبوی به نهایت خود رسیده بود. و این مولفات فراوان آنها در مورد انواع حدیث است که بعضی از آنها به احادیث صحیح یا ضعیف یا جعلی و بعضی انواع مستقل دیگر مثل مرسل و مدرج و غیره اختصاص پیدا می‌کند.

و این مولفات یک برهان عملی است که توجه و عنایتی به اجرای این روش داشته‌اند. تا این میراث نبوی را به صورت پاک و خالص به دست ما برسانند.

دوم: حقایق و نتایج که در مورد خاورشناسان و روش آنهاست:

١-خاورشناسان در تحقیقات خود بر نصوص شاذ و منقطع تکیه کرده و منظور و مراد خود را از احادیث جعلی بیان می‌کنند و این روش در بسیاری از

تحقیقات آنها وجود دارد. از جمله استدلال خاورشناس مجارستانی (گلدزیهر) مبنی بر اینکه نوشتن حدیث تا قرن سوم به تاخیر افتاد. که از سخن امام احمد ﷺ استفاده کرده که او گفت: «سعید بن ابن عروبه (١٥٦ ه(اولین کسی است که ابواب حدیثی را در بصره تالیف کرد. که او کتابی نداشته بلکه همه را حفظ می‌کرد». گلدزیهر از این کلام که «او کتابی نداشته» این گونه برداشت کرده که او کتابی تالیف نکرده است».

با وجود این محدثان از حفظیات خود استفاده کرده‌اند و این دلالت می‌کند که محدث حافظی مطمئن است که در روایت‌های حدیثش بر کتاب تکیه نمی‌کند و این دلالت نمی‌کند که محدث از محفوظات خود کتابی تالیف نکرده است. و خود گلدزیهر در اول سخنش تصریح کرد که او «تالیف کرده است». و شواهد این مساله زیاد می‌باشند.

٢-آنها بر منابعی تکیه می‌کردند که در سطح تحقیق علمی نیستند. مثل کتاب «الاغانی» از ابو الفرج اصفهانی، در حالی که این یک کتاب علمی نیست و کتاب حدیثی هم نیست و فقط در ادبیات و فکاهیات می‌توان بر آن تکیه کرد.

٣-آوردن نصوص در غیر جای خود و تحمیل این نصوص بر الفاظ آن و کمک نگرفتن از معانی آن.

٤-خاورشناسان مقدمات جزئی ضعیفی را می‌آورند و از آنها نتایج بزرگ و فراوان می‌گیرند که مناسب با مقدمات نیست و از آنها گرفته نشده است.

٥-حقایقی را که مخالف نتایج آنها باشد آن را می‌پوشانند و باطل می‌کنند.

و در پایان خداوند قادر متعال را سپاس گفته و بدانچه که شایسته وی است او را ستایش می‌کنم و برسید و سرور ما محمدﷺ که رحمت و مژده دهنده و ترساننده بر حق می‌باشد. سلام می‌فرستم و بر خاندان و همراهان وی سلام فراوان می‌فرستم.

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

فهرست الاحادیث

(١)اخرجه مسلم فی کتاب الزهد ١٢٩/١٨.
(٢)اخرجه البخاری فی کتاب العلم باب کتابه العلم ٣٠٩/١.
(٣)رواه البخاری فی کتاب العلم ٣١٣/١.
(٤)رواه ابو داود باب کتابه العلم ٧٩/١٠.
(٥)رواه البخاری فی کتاب العلم ٣١٥/١.
(٦)اخرجه البخاری کتاب الاعتصام باب الاقتداء بافعال النبی ﷺ برقم ٧٢٩٨.
(٧)رواه ابو دود باب الصلاه فی النعل ٣٥٣/٢ برقم ٦٣٦.
(٨)رواه النسائی فی کتاب مناسک الحج ٢٧٠/٥.
(٩)رواه البخاری فی کتاب الاذان ٣١٥/٣.
(١٠)رواه البخاری فی کتاب الاعتصام ١٢/٢٨.
(١١)اخرجه ابو داود فی کتاب العلم ٧٩/١٠.
(١٢)رواه البخاری فی کتاب العلم باب من کذب علی النبی ﷺ برقم ١٠٦.

فهرست المراجع

(١)رساله فی الطریق الی ثقافتنا لمحمود محمد شاکر ٥٧.
(٢)رساله فی الطریق الی ثقافتنا ٨٦.
(٣)مذاهب فکریه معاصره لمحمد قطب ٥٩٧.
(٤)اضواء علی السنه المحمدیه.
(٥)تدوین السنه د. محمد مطر الزهرانی ٧٦.
(٦)السنه و مکانتها من التشریع الاسلامی ٦١.
(٧)السنه و مکانتها من التشریع الاسلامی ٦٦.